

لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شورشگر خانی را



نشریه ۵

کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمده الحکماء الهیدین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نقاش

علی قلی بهروردی

پرپر پستمانهای شیراز

از انتشارات

کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۴۶ هجری قمری

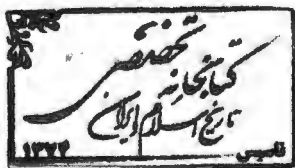
بها ۴۰ ریال

چاپخانه مهرگان - شیراز

فهرست بعضی از انتشارات کتابخانه احمدی شیراز

۴۰	ریال	قدس سره	تحفه عباسیه در معرفت از حضرت شیخ مؤذن خراسانی
۵۰		»	نور الهدایه »
۴۰		»	تذکره کججی محتوی ۱۱ رساله از شیخ محمد صدیق الکججی
۲۵		»	لطیفه غیبی شرح اشعار مشکله خواجه حافظ شاه محمد دارابی
۴۰		»	تذکره هزارمزار شیراز (اولیاء شیراز) از معین الدین جنید شیرازی
۲۵		»	دیوان جنید شیرازی
۵۰		»	شیراز نامه شامل آثار تاریخی شیراز از احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی
۳۰		»	شرح گلشن راز در معرفت نگارش حاج عماد اردبیلی
۳۵		»	اشارات ولوی (شرح اشعار مشکله مثنوی) حاج عماد حالی اردبیلی
۲۰		»	تذکره السالکین در معرفت
۳۰		»	شخصیت حضرت رضا (ع) آقای احمد خوشنویس
۳۰		»	اصول عقاید استدلالی نگارش آقای حاج شیخ بهاء الدین محلاتی
۸۰		»	دانشنامه در مواعظ و معارف آقای فخر المحققین اصطهباناتی شیرازی
۲۰		»	فلسفه شهادت
۱۰		»	درسی از دیوان حافظ توضیح اشعار خواجه نگارش آقای علی اصغر حکمت
۲۰		»	سیر تصوف استخر
۲۰		»	دیوان گنج سعادت در مواعظ و نصاب حاج شیخ علی ایبوردی رحمه الله علیه
۴۰		»	مجموعه عواف المعارف شامل ۱۲ رساله از عرفای نامی

لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکر خانی را



نشریه ۵

کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد گزرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نخارش

علی تقی بهرزی

پیردپریستانهای شیراز

از انتشارات

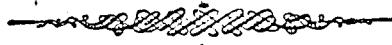
کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۲۶ هجری قمری

جمادی الثانی ۱۳۷۰

چاپخانه مهرگان - شیراز

فهرست کتاب



صفحه	موضوع
ج	برست کتاب
د	مقدمه ناشر
ه	مقدمه کا نون دانش پارس
ز	عکس آنمرحوم
۱	دیباچه نگا رزده
۳	بخش اول - شرح حال
۱۷	« دوم - اشعار فارسی - مسمط
۴۲	« « تضمین ها
۴۶	« « غزلیات
۵۱	« « اشعار متفرقه
۵۳	« سوم - اشعار عربی
۷۷	« چهارم - رساله فارسی
۸۴	« « « عربی
۹۰	نمونه خط آنمرحوم
۹۱	محل قبر آنمرحوم



بسمه تعالی

کتابخانه احمدی شیراز که از پنجاه سال پیش بر حسب امر حضرت قطب العرفاء الکاملین و افضل الاولیاء الواصلین غوث السالکین آقا میرزا احمد تبریزی «وحید الایاء» قدس سره از طرف رضوان آرامگاه آقا محمد کریم «آقا داداش احمدی تاج الفقراء» افتتاح گردیده از انجا میکه آن وجود شریف منشاء آثار خیر بود همواره بطبع و نشر کتب دینی و معارف حقه و دواوین شعراء همت گماشته است که از آن جمله دیوان سحر بیان یگانه ادیب دانشمند و مجتهد عالیقدر مرحوم حاج شیخ علی ابیوردی که از شاهکارهای ادبی بشمار میرود با زحمت زیاد جمع آوری و طبع نمود. پس از آن بسیار مایل بود که دیوان فصاحت بنیان و معارف و حکمت توأمان فخر المحققین مجتهد عالیقدر مرحوم آقا سعید علی مجتهد گازرونی را نیز طبع و نشر نماید تا در حقیقت موفق بانتشار دیوان ولیمین شده باشد

اکنون جای خوشوقتی است که بهر اهی «گازرونی محترم دانش پارس» که بوسیله نشریات خود چراغهای پر فروغی را فرا راه طالبین علم و دانش قرار میدهد این دیوان تهیه و کتابخانه احمدی بیروی از نیات حسنه آن بزرگوار بطبع و نشر این اثر نفیس اقدام نمود. امید است که مورد قبول صاحب نظران و دانشمندان گردد

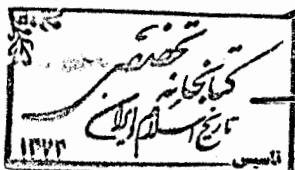
کتابخانه احمدی شیراز

جمادی الثانی ۱۳۷۵

علی اکبر - نوری زاده



بنام خداوند انا و تو انا



یکی از مواد اساسنامه و برنامه «کانون دانش پا و می» تجلیل از شخصیت‌های بارز علمی و ادبی تهیه شرح حال و انتشار آثار بزرگان و شعراء فارس میباشد. ضمن رجالی که حقاً هیبستی شرح حال و آثارشان جمع آوری و چاپ گردد حکیم دانشمند آیت الله آقا مهد علی مجتهد کازرونی است که از دانشمندان بنام فارس و از مفاخر قرن اخیر ایران بشمار است و در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه اعجوبه زمان خود بوده و علاوه شعر فارسی عربی را نیز نیکو میسروده همکار ارجمند آقای علی نقی بهروزی دبیر دبیر ستانهای شیراز که از اعضاء دانشمند وجدی کانون دانش پارس میباشند بر حسب تقاضای کانون داو طلب جمع آوری و تدوین اشعار و نوشتن شرح حال و سوانح زندگانی حکیم نامبرده شده و در این راه زحمات و تحقیقات زیادی را متحمل گردید تا آنرا؛ تهیه و برای چاپ آماده ساخت ولی متأسفانه برای کانون بواسطه مضیقه مالی و عدم اقبال ابنای زمان بخرید نشریات علمی و تاریخی و کمک نکردن بدین قبیل مجامع علمی و فرهنگی (که شمه ای از آن در مقدمه نشریه های اول و سوم کانون ذکر شده) چاپ آن میسر نبود و بیم آن میرفت که چنین اثر گرانبهای بدست فراموشی سپرده شود. خوشبختانه نیت پاک و حقیقت طلبی آن دانشمند بزرگ یاری کرد و آقای علی اکبر نوری زاده مدیر محترم کتابخانه احمدی شیراز که از دانش پژوهان و خدمتگذاران صدیق فرهنگی میباشند و سالهای متمادی با آقا داداش احمدی (تاج الفقراء) مؤسس کتابخانه احمدی در چاپ و انتشار کتابهای سودمند همکاری کرده اند موافقت با انتشار این اثر نفیس نمودند کانون دانش پارس بدینوسیله اظهار سپاسگزاری از این اقدام نیک می نماید



بطوریکه ملاحظه میفرمائید بیاری خدا و همت معظم له باطرز آبرو مندی چاپ و بنام
نشریه پنجم کانون پارس تقدیم علاقمندان و دانش پژوهان میگردد
کانون دانش پارس چند کتاب دیگر نیز هم اکنون آماده چاپ دارد که بتوفیق
خداوندی و همکاری اعضاء کانون و بهمت ارباب دانش و بینش وسائل چاپ آنها هم فراهم میگردد
شیراز اول بهمن ۱۳۳۴ - آغاز چهارمین سال تأسیس
دبیر کانون دانش پارس - علی سامی





وحید العصر، جامع العقول و المنقول و فخر المستحقین آیت الله سعید

آقا سعید علی و جتهد کازرونی

رحمة الله عليه

(ز)

ذی القعدة الحرام

دیباچه

چند سال پیش ، بر حسب تصادف یکی دو مسمط و غزل از اشعار خلد آشیان حکیم دانشمند آیت الله آقاسیدعلی مجتهد کازرونی بنظر اینجانب رسید . پس از مطالعه آنها دیدم که طبع گوینده بحری ذخراز جواهر حکمت و عرفان و اقیانوسی از لالی آبدار فضیلت و ادب بوده است . هر چه در ایات آن مسمطات دقیق تر میشدم بعلاوتبه و مقام شامخ و درجه رفیع فقید سعید بیشتر بی میبدم و هر چه در ایات غزلیات و تضمین های او بهتر دقت مینمودم آنها را هم طراز ایات خواجه بزرگوار «حافظ شیرازی» مییافتم لذا شوق سرشاری پیدا کردم که در جمع آوری آن در آبدار جواهر گرانبها بکوشم و لذا در ظرف چند سال متوالی در جستجو و تکاپو بودم تا آنکه آنچه اشعار فارسی و عربی از آن مرحوم در دست بود جمع آوری نمودم .

از حسن تصادف ، سال گذشته یکی از رفقای عارف مسلک که مرا شایق جمع آوری اشعار آن مرحوم میدید جنگی را به بنده داد و پس از مطالعه معلوم شد که جنگ عین جنگ شخصی مرحوم آقاسیدعلی است که بسیاری از اشعار فارسی و عربی را بدست خود در آن نگاشته است و بعضی را هم دیگران در آن پاکنویس کرده اند .

بالاخره پس از استنساخ آنها در صد برآمدم که آنها را با اشعاریکه از آن مرحوم در دست است مقابله کنم و در صحت آنها بکوشم لذا با اجازه حضرت حجة الاسلام آقای صدر الاسلام که از مردان شریف و بزرگوار است و بافقید سعید روابط خیلی نزدیکی داشته اند و بخصوصیات زندگی و اخلاقی آن مرحوم بهتر از هر کس واقف میباشند

هفته‌ای یکشب بمنزلشان رفته و اشعار جمع آوری شده را با اشعاریکه آقای احمدصدرنیا داشت مقابله نمودم و در تصحیح و تنقیح آنها کوشیدم و بدینوسیله از ایشان تشکر میکنم سپس با استفاده از اطلاعات مطلعین و مخصوصاً نظریات حضرت آقای صدرالاسلام شرح حال مفصل و جامعی برای فقیدسعید نوشتم که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. و بسی خرسندم که نتیجه زحمات این چندسال بنده امروز بصورت کتابی درآمده و بهمت کتابخانه احمدی چاپ و منتشر میشود و نام و آثار آن مرد بزرگ که یقیناً در عصر خود نابغه بی نظیری بوده است باین وسیله از فراموشی مصون بماند.

شیراز-۱۳۳۴

علی‌نقی بجزرزی



«(شرح حال)»

مقدمه در میان علماء و فقهاء حکماء و مجتهدین که در قرن اخیر در فارس (و شاید در ایران) بوجود آمده اند هیچکدام بدرجه رفیع و مقام شامخ حجة الاسلام آیت الله فقید مرحوم آقا محمد طلی مجتهد کازرونی نرسیده اند زیرا که آن مرحوم؛ جامع معقول و منقول بود در کلیه علوم و فنون متداول آن روز سرآمد اقران بوده است.

در فقه و اصول، تفسیر و حدیث، منطق و کلام، نطق و خطابه، ادبیات و ریاضیات، معانی و بیان و مخصوصاً در حکمت و فلسفه استاد مسلم بوده است در تقریر و بیان و تشریح مسائل مشکل مهارت فوق العاده ای داشته است و علاوه بر این همه کمالات و فضائل، شعر را نیز نیکو میسرانیده و در اشعار «رحمت» تخلص میکرده است.

قصائد و مسمطات او که مشحون از معانی عالی و دقیق فلسفه و حکمت، عرفان و توحید است در نوع خود بی نظیر میباشد. غزلیات عارفانه آن مرحوم پای کمی از غزلیات اساتید ندارد. در تضمین هائیکه از غزلیات حافظ ساخته است بهمان سبک خواهه داد سخن داده است خلاصه آنکه این مرد روحانی بزرگ که از مفاخر فارس بلکه ایران است یکی از نوابغی است که خاک پاک فارس او را پرورانیده و متأسفانه آنطوریکه باید و شاید قدر مقام رفیع او را نشناخته اند.

اگر حس رقابت، رشک و کینه مانع نبود و محیط فارس هم در تاریکی جهالت و اغراض غوطه ور نبود یقیناً قدر و قیمت آن عالم جلیل بیش از آنچه اکنون معلوم است دانسته شده بود و قتیکه مغرضین پای منبر سود مند آن مرد بزرگ می نشستند و یا کلمات پرمغز او را می شنیدند، چون عتول قاصر آنها نمیتوانست بعمق معانی کلمات برسد، بدرجه رفیع و مقام شامخ او بی نمیردند و یا دانسته پا روی حق میگذاشتند و برای برگردانیدن توجه مردم میگفتند: **الحکمة ضالة المؤمن** (و معنی این جمله را بمیل خود تعبیر

میکردند) ولذا آنمرد عالیقدر مجبور میشد که مجالس درس و بحث خود را برای خواص و عقول مستعدہ اختصاص دهد و از جامعه کناره گیری کند!

برای اینکه بهترینمرد بزرگ را بشناساند هویت و سوانح عمری و خصوصیات اخلاقی او را ذیلا باطلاع خوانندگان گرامی میرساند:

حاجی مجتهد - پدر مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی مرحوم حجة الاسلام حاجی سید عباس مجتهد کازرونی است که در آنشهر به «حاجی مجتهد» معروف است و مورد توجه عمومی بوده است.

حاج میرزا حسن صاحب فارسنامه ناصری شرح حال او را چنین نگاشته است: «۱»
«..... حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی در سال ۱۲۳۸ (هجری قمری) در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه نموده وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف (مقصود صاحب فارسنامه است) محب و رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به «فیائی» کتاب مطول را با هم آموختیم و در سال هزار و دو بیست و شصت و اند از شیراز بنجف اشرف رفته و در خدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و بزیر اجتهاد زینت یافته، عود بکازرون نموده چندین سال بنشر علوم و فتاوی مشغول بوده، ده روز یا بیشتر پیش از وفات والد ماجدش در شیراز بر حمت ایزدی پیوست»

اولاد حاجی مجتهد - مرحوم حاجی مجتهد پنج فرزند داشته است که همه اهل فضل و دانش بوده اند و اسامی آنها بترتیب ارشدیت سنی بقرار زیر میباشند:

- ۱ - مرحوم آقا سید علی مجتهد
- ۲ - مرحوم آقا سید اسدالله که مردی فاضل و دانشمند بوده و در فقه و اصول و سایر علوم درجه شامخی داشته و بدرجه اجتهاد رسیده است و در زهد و تقوی و حکمت

وفلسفه بی نظیر بوده و به «اشراق» معروف بوده است

۳- مرحوم آقا سید مرتضی که تحصیل دانش نموده بوده است

۴- مرحوم حاج سید محمد که مردی فاضل و دانشمند بوده است

۵- مرحوم آقا سید محمد رضا معروف به «فاضل» که از علماء و دانشمندان

بوده است

آیت الله آقا سید علی مجتهد - صاحب فارسنامه ناصری دردنباله شرح حال
مرحوم حاجی مجتهد؛ شرح حال مرحوم «آقا سید علی» را مختصراً چنین نگاشته است:
«۰۰۰ خلف الصدقش (یعنی خلف حاجی سید عباس) کمالات اکتساب «سید علی»
در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است و از اجاه سادات طباطبائی کازرونی
فهلپانی است. جناب مستطاب (ایشان) مجمع ادب، مقبول الوالالباب، جامع معقول و
منقول، قدوه مدرسین، زبده مفسرین، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت»
چون فارسنامه در سال ۱۳۱۱ هجری قمری نوشته شده و تاریخ تولد مرحوم «آقا سید علی»
۱۲۷۸ هجری قمری است، لذا در این تاریخی که صاحب فارسنامه از او نام میبرد و
تعریف میکند در سن ۳۲ سالگی بوده و در نجف اشرف بتکمیل تحصیلات اشتغال
داشته و هنوز علو مقامش آنطوریکه باید و شاید نزد همه کس مکشوف نشده بوده
است

باری مرحوم آقا سید علی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در کازرون متولد گردیده و
در سن هفت سالگی بشیرازآمده و بمکتب سپرده شده است و چون پس از مدتی پدرش
دارفانی را وداع کرده ناچار بکازرون مراجعت نموده است و در سیزده سالگی دوباره
بشیرازآمده و در مدرسه «آقا بابا خان» که یکی از مدارس قدیمه شیراز است حجره
گرفته و تا مدت دوازده سال در آنجا بتحصیل اشتغال داشته است.

آن مرحوم استعداد و قریحه سرشاری داشته و در هوش و ذکاوت بی نظیر بوده است.
چنانکه گویند در سن ده سالگی غالبی از سوره های قرآن را در حفظ داشته است.

در شیراز نزد اساتید بزرگ علوم معقول و منقول را کسب نمود. مرحوم آقا سیدعلی صرف و نحو، معانی و بیان و منطق را نزد مرحوم حجة الاسلام آیت الله فقیه مرحوم آقای حاج سید محمدعلی کازرنی «۱» (پدر گرامی حضرت آقای صدر الاسلام) که از علمای بزرگ آن دوره بوده‌اند تلمذ کرده و حکمت و فلسفه را نزد مرحوم حاجی شیخ احمد شانه‌ساز «۲» که از حکماء معروف بوده و فقه و اصول را نزد مرحوم شیخ محمد حسین مجتهد کسب کرده است.

مرحوم آقا سید علی در دوران تحصیل نیز بتدریس طلاب اشتغال داشته و چون در فن تقریر و تفهیم و تدریس مهارت بسیاری داشته است لذا حوزه درس آن مرحوم از همان اوایل خیلی قابل استفاده بوده و غالبی از فضلاء و دانشمندان در حوزه درس او حضور یافته استفاده و استفاضه مینموده‌اند.

۱- مرحوم آیت الله فقیه شادروان آقای حاج سید محمد علی مجتهد کازرنی از اجله علماء و فحول فضلاء دوره خود بوده است که علاوه بر مراتب تقوی و ورعی که داشته در علوم معقول و منقول و ادبیات عرب تبحر کاملی داشته است و کتاب شرح لعمه و قوانین و مخصوصاً کتاب معروف (مطول) را بهتر از همه تدریس میکرده است و لذا عده زیادی از علماء و مجتهدین و فقها و دانشمندان از مجالس درس او استفاده و استفاضه مینموده اند از این رو عده زیادی از علماء و مجتهدین بزرگ شیراز از شاگردان آن مرحوم بوده اند. مرحوم آقا سید علی بامرحوم فقیه سعید خویشاوندی داشته است. آن مرحوم از طرفداران جدی مشروطیت و آزادی بود و پیشرفت آزادیخواهان و مشروطه طلبان در فارس مرهون طرفداری این عالم جلیل بوده است.

۲- مرحوم حاج شیخ احمد معروف به «شانه ساز» از اجله علماء و حکماء عصر خود بوده که در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه تبحر کامل داشته است آن مرحوم در مسجد حاج علی مجراب و منبر داشته و در همانجا نیز حوزه درس خود را تشکیل میداده است هنگام نماز عده کثیری بوی اقتدا میکرده و گروه بيشماری همیشه برای استفاده پای منبر او حضور می یافتند. بسیاری از علماء و دانشمندان از حوزه درس او استفاده میکرده اند. در اثر دیدن ناملایماتی از شیراز بسامره هجرت کرد و بمحضر حجة الاسلام فقیه مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید معروف آن زمان راه یافت و معزز و محترم بوده است. وی در همان سامره وفات یافته است.

با اینکه در عرض دوازده سالیکه در شیراز بکسب دانش و فضیلت و افاضه اشتغال داشته شهرت عظیمی پیدا کرده است باز روح بلند پروازش قانع نشده و برای تکمیل علوم عازم نجف اشرف که بزرگترین مرکز علمی اسلامی بوده گردیده است. در نجف اشرف بحضرت علماء بزرگ و فقهاء و مجتهدین عالیقدر رسیده و بتکمیل معلومات پرداخته است و مخصوصاً در محضر آیت الله فقیه مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پیشوای بزرگ شیعه ثقه، و اصول را کسب کرده و مورد توجه و طرف اعتماد آن مرحوم بوده است. معروف است که هر وقت مرحوم آیت الله خراسانی میخواستند اند مطلب مشکلی را تدریس کنند و یا مسئله ایرا طرح نمایند میفرموده اند: «علین کچا هستند؟» (مقصود از علین مرحوم آقا سید علی کازرونی و مرحوم آقا شیخ علی ایبوردی بوده اند) «۱» همچنین گویند که وقتی جمعی از شیرازیها در مسئله مشکلی از مرحوم آخوند استفتا کردند آن مرحوم فرمودند: «بابودن آقا سید علی چرا اهالی شیراز از من استفتا مینمایند؟!»

این بیانات ثابت میکند که مرحوم آخوند تا چه اندازه بعلوم مقام و درجه شامخ مرحوم آقا سید علی معتقد بوده است.

مرحوم آقا سید علی در مجامع علمی و در میان علماء و مجتهدین نجف و عراق که در آن دوره خیلی زیاد بوده اند شهرت فوق العاده ای پیدا میکند و مورد توجه واقع میگردد زیرا که آن مرحوم در اکثر علوم و فضائل که جمع آنها در یک فرد مشکل است مهارت و تبحر کامل داشته است.

مرحوم آقا سید علی پس از دوازده سال که در نجف اشرف اقامت داشته است در سال ۱۳۱۵ هجری قمری بکازرون عزیمت نموده و از طرف اهالی آنجا مورد استقبال

۱- مرحوم حاج شیخ علی مجتهد ایبوردی از فحول علماء و دانشمندان اخیر شیراز است که در فضل و دانش پس از مرحوم آقا سید علی در عصر خود نظیر نداشته است. برای دانستن شرح حال او رجوع شود بکتاب «گنج سعادت» از انتشارات کتا بفروشی احمدی شیراز



بسیاری واقع میشود و همه از وی تقاضا میکنند که برای ارشاد و هدایت مردم در آن شهر اقامت نمایند .

آن مرحوم در اثر اصرا بر بزرگان کازرون در آن شهر اقامت میکند ولی چون محیط کازرون باروحیه او وفق نمیداده در سال ۱۳۱۹ هجری قمری بشیر از رهسپار میگردود در مسجد نوحجره گرفته بتدریس مشغول میشود و در شاه چراغ نیز بامامت میپردازند .
وقتی که مرحوم آیت الله فقید آقا سید جعفر مزارعی ، امام مسجد «علمدار» بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بتهران رفت ، مرحوم آقا سید علی در آن مسجد بامامت و وعظ و خطابه مشغول گردید و بطوریکه نقل میکنند بقدری مردم برای استفاده و استفاده از بیانات آن مرحوم بمسجد علمدار هجوم میآورده اند که در مسجد جائی باقی نمی مانده است

چون بیانات حکمت آمیز و خطابه های مؤثر آن مرحوم فوق العاده جالب و قابل توجه بوده بنا بدخواست عده زیادی در حرم مطهر حضرت احمد بن موسی «ع» (شاه چراغ) باقائه نماز جماعت و رفتن بمنبر میپردازند . در اینجا نیز چه برای نماز و چه برای استفاده از منبر ایشان بقدری جمعیت بوده و ازدحام میشده که جا برای همه کس نبوده است !

با اینحال از رشك و حسد مغرضین و جهالت جمعی که دشمن دین و دانش بوده اند ناراحت بوده و لذا جلسه درس خود را بمدرسه «مقیمیه» که نسبتاً از انظار دور است و سپس بمنزل شخصی (واقع در اول محله بیات) انتقال داده و در آنجا اسفاره **«ملاصدرا»** و **«فصوص الحکم»** محی الدین اعرابی را که از کتب معتبره حکمت است و فقه و اصول و کلام و تفسیر «صافی» تدریس میفرمودند

یکی از آقایان نقل میکند که روزی مرحوم آقا سید علی برای عده ای از طلبه های با استعداد کتاب «فصوص الحکم» تدریس میکرد ناگاه آخوندی از در در آمد و پرسید چه تدریس میفرمائید ؟ آن مرحوم برای اینکه از شر زبان آن آخوند قشری خشک در



امان باشد کتا برا رویهم گذاشت و فرمود : کتاب «قصص الانبیاء» را مباحثه می‌کردیم !
دراثر حسن تدریس و مهارتی که در تشریح مسائل مشکل و غامض حکمتی داشته عده
زیادی از شاگردان آن مرحوم ترقیات بسیاری کردند و شهرت فراوانی بدست آوردند
که معروفترین آنها عبارتند از مرحوم حاج شیخ محمد کریم و آقای میرزا محمد علی
معروف به «حکیم»

خصوصیات اخلاقی آن مرحوم ۴ - مرحوم آقا سید علی خصائل و صفات خاصی
داشته است . از جمله خصائص باارز او (مناعت توأم با قناعت) بوده است - با
اینکه دستش از مال دنیوی تهی بوده و برای امرار معاش در مضیقه بوده است باز پیوسته
قانع و خرسند بوده و گویا زبان حال خود را این شعر حافظ قرار داده بوده است :
در این با زار اگر سود است با درویش خرسند است

خدا یا منعم گردان بد ر و یشی و خر سندی
آن مرحوم پیوسته با طهارت بوده و در امور دینی و مذهبی فوق العاده دقیق بوده است
و در عبادت و زهد و تقوی و بجا آوردن نوافل نظیر نداشته است از جمله خصوصیات
آن مرحوم عبادتها و ریاضتهای مشکل و طاقت فرسائی بوده که برای تزکیه نفس و رسیدن
بمقامات عالی روحانی و معنوی متحمل میشده است چنانکه غالب شبها را بنماز و عبادت
و سجده های دو سه ساعتی میگذرانیده است یکی از مزایای دیگر آن مرحوم قدرت
بیان و منبر داری ایشان بوده است آنهاست که پای منبر آن مرحوم نشسته اند تصدیق
میکنند که هیچکس در منبر داری و قدرت نطق و بیان پیاپی او نمیرسیده - در ابتدا
قدری شمرده سخن میگفت ولی پس از ساعتی با سرعت و بدون لکنت زبان و یاسکته ای
در مطالب فلسفی و حکمتی و یا امور اجتماعی یادینی و مذهبی بانهایت فصاحت و بلاغت
سخنرانی و تحقیق مینموده است .

مرحوم آقا سید علی علاقه زیادی بعرفان و تصوف داشته است و چون مردرسته ای
بوده این طریق با ذوق و فکر او تناسب داشته است و در این راه با مرحوم



حاج مرشد کازرونی «۱» که مردی رسته و صوفی مشرب کامل عیاری بوده همقدم بوده است و از محضر شریف حضرت قطب العارفین مجدد الاشراف قدس سره استفاضه فیوضات باطنیه مینموده و بهمین سبب هم برای آن مرحوم مرثیه ای گفته است که روی سنک مزارش حاك گردیده و عین آن مرثیه در قسمت اشعار درج شده است و لذا در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است. وی نسبت بکتاب «مثنوی مولوی» علاقه زیادی داشته است مسمطان و غزلیات عارفانه آن مرحوم دارای معانی بکر و مضامین عالییه و دقیق عرفانی است. مرحوم آقا سید علی نسبت بنخواجه حافظ شیرازی و اشعار او علاقه زیادی داشته و هر وقت مجالی پیدا میکرد بزیرات تربت او میرفته است و لذا چند غزل حافظ را تضمین کرده و بعضی را هم استقبال نموده است «۲»

از اینقرار با اینکه در علم و معرفت، اجتهاد و حکمت، درجه شامخی داشته، در زهد و تقوی، عبادت و ریاضت هم مقام ارجمندی پیدا کرده و در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است و گویا مصداق کامل این شعر خواجه حافظ بوده است:

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف
نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای او

-
- ۱- مرحوم حاج مرشد کازرونی یکی از عرفای معروف و بنام قرن اخیر شیراز است که مورد توجه عمومی بوده است. فرصت الدوله در آثار عجم شرح حال او را بنین مینگارد:
- «... جناب حاج علی شهیر بجای مرشد کازرونی سالها است در شیراز چون گنجی بکنجی معتکف است و در اوایل حال تحصیل علوم ظاهری نهوده - آخر کار راه سیر و سلوک پیموده الحال بر سرش شوری و در دلش سروری است» - مرحوم حاج مرشد را پس از فوت در قبری که خود قبلاً آنرا حفر کرده بوده، در جوار مزار حافظ مدفون کرده اند
- ۲- گویند با اینکه هنگام حیات بحافظ و حافظیه علاقمند بوده است وقتیکه فوت میشود خویشاوندان او تردید پیدا میکنند که آیا او را بحافظیه ببرند یا جای دیگری؟ و لذا در آن حالت تردید بدیوان حافظ متوسل میشوند و تفالی میزنند و این شعر میآید
- رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
ولذا او را بحافظیه برده و دفن میکنند.



آزادی خواهی آمرحوم - دراوان انقلاب مشروطیت برای مبارزه با عمل جور و ستم استبداد قیام کرد و با فکر روشنی که داشته برای بدست آوردن آزادی و مشروطیت کوشش بسیاری نموده و برای اثبات فوائد مشروطیت دوساله (یکی بزبان فارسی و دیگری بزبان عربی) ۱۰ درفوائد اجرای عدالت و مشروطیت مرقوم و چاپ و منتشر نمودند که فوق العاده مؤثر و طرف توجه واقع گردید. از اینرو باید آمرحوم را یکی از موجدین مشروطیت ایران دانست ۲۰

نظربفعالیتیکه در اینراه مبذول میداشت درین مردم و ملیون وجهه خوبی پیدا کرده و دو دوره بریاست انجمنهای ایالتی که در آن موقع تشکیل میشده انتخاب شده .

هنگام انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی بعنوان «مجتهد طراز اول» بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی بجهاتی درمجلس شرکت نمود .

روشنفکری و فرهنگ پروری او - این مجتهد جلیل القدر با آن علو قدر و مرتبه ایکه در فقه و اصول، حکمت و فلسفه، زهد و تقوی، عبادت و ریاضت داشته است مردی روشنفکر و فرهنگ دوست و معارف پرور بوده است چنانکه در تأسیس مدارس

۱- این دو رساله که از شاهکارهای آمرحوم است در بخش چهارم چاپ شده است
 ۲- پس از اعطای فرمان مشروطیت و شروع انتخابات مقرر گردید که اولین انجمن ایالتی فارس با جشن و سرور و تشریفات زیادی افتتاح گردد لذا جشن مفصلی در صحن حضرت شاه چراغ منعقد گردید و از ایالات وقت و رجال نامی و علماء و اعیان و طبقات مختلفه دعوت شد که در آن شرکت نمایند و آمرحوم آقاسید علی نیز درخواست شده بود که برای آنروز مقالاتی بنگارند .

آمرحوم دو رساله نگاشت یکی بفارسی و دیگری بعربی (این دو رساله در بخش چهارم چاپ شده است) و چون مدعوین حاضر شدند و صحن مملو از جمعیت گردید بمنبر رفته و خود رساله عربی را خواند و رساله فارسی را هم یکی از خویشان آمرحوم قرائت نمود . خواندن این دو رساله در آن جشن و جمعیت زیاد فوق العاده مؤثر واقع گردید و مورد تمجید و تحسین حضار و مخصوصاً علماء و روحانیون واقع شد .

جدیده همه گونه همراهی و مساعدت نموده است .

پس از اعطاء فرمان مشروطیت که تازه مدارس جدیده تأسیس و علوم امروزی در آنها تدریس میشده توده مردم و برخی از روحانیون با آنها مخالف بوده اند مرحوم آقا سید علی نه تنها با تأسیس مدارس جدید مخالف نبود بلکه آنها را هم تشویق میکرده است .

در سال ۱۳۲۵ هجری قمری بتشویق آن مرحوم جمعی از معلمین روشنفکر بتأسیس «مدرسه ملی» اقدام نمودند و در آن مدرسه علاوه بر علوم جدیده قرآن و شرعیات نیز تدریس میگردد و خود مرحوم آقا سید علی غالباً بمدرسه مزبور می رفت و شاگردان و معلمین را تشویق می نمود . «۱»

یکی از معلمین مدرسه ملی که شخص فاضل و دانشمندی است تعریف می کرد که تأسیس و بقای «مدرسه ملی» مرهون همراهی و پشتیبانی مرحوم آقا سید علی بود و غالباً خود آن مرحوم بمدرسه می آمد و از شاگردان امتحان مینمود و برای تشویق بشاگردان و معلمین پولهایی انعام میداد .

حقیقتاً اینگونه اعمال از یک نفر مجتهد آنهم در آن دوره خیلی تعجب آوراست و دلالت دارد که آن مرحوم مردی روشنفکر و فرهنگ دوست بوده و گرفتار تعصب خشک نبوده است «۲»

وفات آن مرحوم - مرحوم آقا سید علی روز پنجشنبه هیجدهم شهر رجب سال

۱ - در سالنامه معارف فارس تحت عنوان « دبستان ملی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ قمری » چنین نگاشته شده است «مرحوم علی اکبر وزیری ناظم دبستان اسلامی پس از انحلال دبستان مذکور بعیت آقایان محمد صادق فقیری و مرحوم حاج غلامعلی کازرونی (حقیقی) بهمراهی و مساعدت مرحوم آقا سید علی مجتهد کازرونی که یکی از مجتهدین و ارسته شیراز و جامع معقول و منقول بود دبستانی موسوم به «ملی» دائر نمود و این دبستان تا آخر سال ۱۳۲۷ قمری دائر بود و بعد منحل میگردد»

در سال ۱۳۳۳ خورشیدی برای احياء نام این عالم جلیل بنا بر تصویب شورا عالی فرهنگ شیراز دبستانی را در شهر کازرون بنام «دبستان مجتهد» نام نهادند



یکهزار و سیصد و چهل و سه قمری مطابق بیست و دوم برج دلو (بهمن ماه) ۱۳۰۳ شمسی در سن شصت و پنج سالگی در شیراز دارفانی را وداع کرد و در ایوان شمالی تکیه حافظیه مدفون گردید.

اینک شرحی را که به مناسبت وفات آن مرحوم در شماره ۲۴ سال چهارم روزنامه عدالت «۱» چاپ شیراز مورخه یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۲۵ دلو ۱۳۰۳ درج شده است عیناً نقل میگردد:

فقید علم و ورع و تقوی

حضرت حجة الاسلام آیت الله فی الانام آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی که از شاگرد های مرحوم آیت الله خراسانی قدس سره و پس از آن بزرگوار اعلم و ائمه مجتهدین طراز اول و مدت سی سال در شیراز بنشر علم و ترویج احکام شرع اسلام مشغول بود و میتوان گفت که در تمام ایران در مجموعه فضائل و کمالات و ادبیات و حکمت و اصول و فقه و اخبار و احادیث ثانی و نظیر نداشت در سن شصت و پنج سالگی روز پنجشنبه ۱۸ شهر رجب بر اثر ضعف و نفاقت و کسالت روزی معدود عالم فانی را وداع و بدرود و بسرای جاودانی رحلت فرمودند.

برای سوگواری و عزاداری آن مرحوم سه روز بازارها بسته و بمراسم ترحیم پرداختند حجج اسلامیه عموماً هر روز در مجالس ترحیم آن بزرگوار باصمیمیت قلب شرف حضور بهم رسانیده و عصر روز شنبه مجالس ترحیم آن بزرگوار از طرف ایالت جلیله و آقای قوام الملک و حجج اسلام برچیده شد.

از وفات این عالم بزرگوار عموم حجج اسلام و بازماندگان آن عالی مقدار بخصوص آقا زادگان معظم آقای آقا سید محمد و آقای سید حسام الدین و اخوی ایشان حاجی

۱- روزنامه عدالت از جرائد مهم آنروز شیراز است که دارای مقالات سودمند و مطالب گوناگونی بود و کلیه مطالب و مندرجات آن از طرف دانشمند معروف آقای حاج شیخ عبدالکریم سعادت نوشته میشد.

سید محمد واقارب ایشان را تسلیت و تعزیت میگوئیم :

هاش سعیداً ومات سعیداً و غریباً - آزادانه و خوشبختانه زندگی نمود ولی
مردم قدر او را ندانستند - رحمة الله علیه رحمة واسعة .

همین روزنامه در شماره ۳۵ مورخه یکشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۴ حوت (اسفند)
۱۳۰۳ در ذیل اخبار کازون چنین نوشته است :

« ۰۰۰ همینکه خبر وفات حضرت آیت الله آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی
واصل شد عموم اهالی متأسف و متالم گشته فوراً در مسجد نو و بازار برای ترحیم
آن بزرگوار مجالس فاتحه خوانی برپا گردید و هر کس بنوبه خود عزاداری نمود
شاگردان مدارس و مکاتب نیز در مراسم عزاداری شرکت کردند و کسبه و تجار تا
سه روز بازارها را بستند » « ۱ »

در سال ۱۳۱۶ شمسی که آرامگاه حافظ بطرز جدید ساخته شد آنچه سنک قبر در
داخل حافظیه بود برداشتند و لذا چند سال پیش سنک قبر دیگری بر روی مزار آن مرحوم
نصب نمودند که عین کتیبه آن چنین است :

« کل من علیها فان ، آرامگاه جنت مکان اعلام العلماء العابدین و اذقه
الفقهاء الراشدین حاروی الفروع و الاصول جامع المقبول و المنقول فرید
الدهر و حید العصر منظور صاحبان نظر و مقصود ارباب ذوق و هنر آقا سعید
علی مجتهد کازرونی الاصل و شیرازی المسکن طاب الله ثراه فی شهر رجب
المرجب یکم هزار و صیصد و چهل و دو قمری ۱۳۴۲ »

۱- آقای صدر الاسلام که در موقع فوت آن مرحوم در تهران اقامت داشته اند تعریف میکنند
که : چون خبر فوت آقا سید علی به تهران رسید از طرف نمایندگان فارس مجلس ختم
مجلسی برای آن مرحوم منعقد کردند و علماء و رجال طراز اول و عده زیادی از طبقات مختلفه
در آن شرکت نموده و مرحوم مدرس نماینده معروف و لیدر اقلیت آنروز که نسبت بفقید
سعید علاقه زیادی داشت در تجلیل آن مجلس کوشید و مخصوصاً سردار سپه (اعلیحضرت فقید)
هم که در آن تاریخ رئیس دولت بوده در مجلس ختم مزبور شرکت نمود

متأسفانه در این کتیبه سال رحلت آن مرحوم را بجای یک هزار و سیصد و چهل و سه یک هزار و سیصد و چهل و دو حک کرده اند .

اولاد آن مرحوم - از مرحوم آیت الله آقا سید علی سه فرزند ذکو رودواناث باقیمانده است . فرزندان ذکور آن مرحوم عبارتند از :

- ۱- حجة الاسلام آقا سید محمد احيائي
- ۲- آقای سید حسام الدین هجتهد زاده
- ۳- آقای سید حسین مجتهد زاده که اکنون در خدمت فرهنگ فارس میباشد

آثار آن مرحوم - آثار مهم ضبط شده آن مرحوم عبارتند از :

- ۱- یک دوره اصول که تألیف کرده اند
- ۲- دو رساله در فوائد مشروطیت که ذکر آنها رفت
- ۳- مقداری اشعار فارسی که در بخش دوم این کتاب چاپ میشود
- ۴- مقداری اشعار عربی که در بخش سوم چاپ میگردد .

اشعار آن مرحوم - مرحوم آیت الله آقا سید علی با اینکه مردی روحانی بوده است ولی بواسطه اطلاعات عمیقی که در زبان و ادبیات فارسی و عربی داشته و مخصوصاً قریحه و طبع بلندی که خداوند بوی عطا فرموده بوده در مقام سرودن اشعار نیز مهارت و استادی زیادی از خود نشان داده است .

آن مرحوم در شعر «رحمت» تخلص میکرده است .

مسمطات فارسی او با اینکه مشحون از معانی دقیق حکمت و توحید و اصطلاحات فلسفی و عرفانی است باز آنها را در نهایت سلاست و انسجام سروده است و مخصوصاً مسمط سوم او با اینکه خود را بر رعایت قافیه بترتیب حروف «ابثی» ملزم کرده است در هیچ جا در تنگنای قافیه درنمانده است .



درتضمین هائیکه ازغزلیات معروف حافظ کرده بخوبی از عهد ه برآمده
 است غزلیاتش نیز باغزلیات اساتید سخن لاف برا بری میزند .
 از همه اینها مهمتر اشعار عربی آن مرحوم است که از نظر معنی و شعری دارای محسنات
 زیادی است و برای یکنفر فارسی زبان سرودن اینگونه اشعار عربی آنهم در خصوص
 مسائل حکمتی کاساده نمیشد . و مخصوصاً مسط عربی او که در حکمت و توحید
 و چگونگی خلقت و مدح حضرت رسول و منقبت حضرت امیر علیه السلام است از شاهکار
 آن مرحوم میباشد و قدرت او را در زبان عربی بخوبی مینمایاند



((اشعار فارسی))



الف - مسمطات

این مسمط غرا و بی نظیر در حکمت و توحید و مدح حضرت رسول (ص) و منقبت حضرت صاحب الزمان (عج) میباشد و دارای شصت بند است و جودت ذهن و قدرت طبع فقید سعید را بخوبی ثابت میکند - گفتن اینگونه مسمطات که متضمن مسائل غامض فلسفی و نکات باریک حکمتی بوده و از اصول و قواعد شعری هم منحرف نگشته و در تنگنای قافیه گیر نمایند کار مشکلی است و از عهده همه کس بر نمیآید. خوانندگان باید هنگام خواندن آن دقت زیادی بخرج دهند.

حق آینه آدم و مرآت جهانست
 اعیان همه چون عکس در آینه عیانست
 در صورت عالم رخ زیباش نهانست
 عالم بمثل چون تن و مرآت چو جانست

جان در تن عالم همه چون روح روانست

خوان هو معکم^{۱۶۲} را که بود شاهد گفتار

آئینه ذاتند همه انفس و آفاق
 مرآت صفاتند همه اسطر و اوراق
 خورشید جمالش بجهان کرد چو اشراق
 پر گشت زانوار دل و دیده عشاق

فان کل مجالیه من الصدر الی الساق

آیات معانیه من النور الی النار

در دیده آنکو شد از آن نور منور
 هر یک زحق و خلق بود مظهر دیگر
 اندر نظری حق بود آئینه انور
 کاندر رخ او خلق بود جمله مصور

در نظره دیگر همه خلق چو مظهر

کآیات جلالش بجمالش کند اظهار

۱- هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یملم ما یدلج فی الارض و ما یدرج منها و اما ینزل من السماء و ما یرج فیها و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر - آیه ۴ سوره حدید

هرچند بود ظاهر حق در همه آیات
لیکن بود او باطن در مرتبه ذات
هم ظاهر و هم باطن چون صورت مرآت
خورشید «۱» رخس جلوه گر آید چو بمشکوات

روشن شود از پرتو او و جمله زجا جات
برده است سنا برق رخس ، نور زا بصر

چون شاهد غیب از نظر خلق بدی دور
چون گنج نهان از دو جهان آمده مستور
جز ذات و صفاتش نبدی ناظر و منظور
جز قدرت ذاتش نبدی قادر و مقدر

در مرتبه قهر جلالش همه مقهور
از شعشعۀ نور جمالش همه انوار

حق بود و نبذ در بر او صورت اعیان
در ساحت «واجب» نبود عالم «امکان»
«کان الله» «۲» رادان یقین شاهد و برهان
این نکته عجب نیست که لان کماکان

آری نبود جسم چو در مرتبه جان
با ذات مؤثر نبود رتبه آثار

معلول کجا همسر علت بود آخر؟!
یا مظهر حق کی بد در مرتبه ظاهر
هر چند ز ظاهر نبود ذور مظاهر
خود نیست ز مقدر جدا قدرت قادر

مقدور تو مقهور بدان قادر قاهر
عالم همه مقهور حق و حق همه قهار

هر چند که ذات ازلی واحد و یکتاست
اسماء و صفاتش بیرون از حد احصاست
زیرا که کمالات جهان لا یتناهی است
حق واجد کل است چو در مرتبه عالیاست

هر مرتبه عالیای نگر و واجد نیاست
در بار او بنگر که بود مجمع آنها

۱- نسخه دیگر : مصباح

۲- کان الله ولم یکن معه شیئی (حدیث نوی)

چون جامع اضداد بیرهان بود اکمل هم فاقد ضد است بدان ناقص و معتل
پس آمده حق شاهد و غیب، آخرو اول ز آنروست که قرآن شده تنزیل و مأول

از غیب کلام از لسی آمده منزل

هم شاهد ظاهرا شد و هم باطن اسرار

ز اینروست که اسماء الهی شده ظاهر گردیده جمالش متجلی بمظا هر
غائب بود از دیده و در باصره حاضر هر چند جمالش شده منظور مناظر

انوار جلالش شده دور از همه خاطر

لا تدرکه العین و هوید رک الابصار

ذاتش چو در اوصاف بسر حد کمال است ناچار در اعیان متجلی بجمال است
لیکن ز دو عالم متعالی بجلال است هم فاقد مثل است چو دارای مثال است

این نکته عیان در نظر صاحب حال است

کاو با همه یار است و جدا از همه اغیار

در غیب چو گنجی رخ آن یار نهان بود باخویشتمش عشق نهانی بمیان بود «۱»
اسمی نه ز جسم و خبری نزدل و جان بود نه از دو جهان نامی و از خلق نشان بود

نه عرش و نه کرسی، نه زمین و نه زمان بود

جز یار نبند هیچ در آن مرتبه دیار

لیکن چو سراسر بود آن نار همه نور در هیچ حجایی نتوان کردش مستور
زان نور جمالش شده نزدیک بهر دور حتی شده روشن ز شعاعش شب دیجور

جز نور نباشد بجهان ناظر و منظور

آری نبود ظلمت، خود قابل دیدار

ذاتش شده محبوب در انوار کمالات رویش شده مستور در استار شئونات

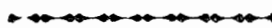
۱- کنت کنزاً مخفیاً فاحبیبان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف (حدیث قدسی)

زاینر وست که گردیده صفاتش حجب ذات خورشید رخس جلوه گر آید چو بذرات «۱»
 گردند ز اشراق رخ شاه همه مات
 بگشاید اگر چهره زیباش زاستار
 در ذات و صفاتش نظری چون ز صفا کرد عشق رخ زیباش بدل یکسره جا کرد
 باخویش بسی عیش در آن غیب سرا کرد بنیان محبت ز وفا بر سر پا کرد
 تا جلوه زمهر آنمه خورشید اتما کرد
 کرد او زمحبت بجهان مهر خود اظهار
 پس گشت محبت سبب هستی عالم با معرفت حق چو قرین آمد و توام
 آری چو شد این هر دو صفت با هم همدم گردید همه وضع جهان جمله منظم
 از لوح و قلم ، ارض و سما ، آدم و خاتم
 از عقل و دیگر نفس و دیگر جسم یکبار
 پس خیمه ایجاد بصر ای عدم زد بر لوح حدوث از قلمش نقش قدم زد
 در صفحه آفاق ز آیات رقم زد مهری ز صفا بر دل ارباب کرم زد
 بر گنج سلیمان جهان خاتم جم زد
 افراخت بعالم علم ، آ نشاه جهانند ار
 چون کرد تجلی بجهان هستی مطلق ترتیب جهان گشت از این جلوه منسق
 حق مصدر ایجاد شد و عالم مشتق بر خلق نمود آیت تو حید محقق
 حقیقی یقین لهم الله هو الحق
 چون ذات مؤثر توان دید در آثار
 خورشید جمالش بجهان جلوه گر آمد از مشرق دل مهر رخ یار بر آمد
 شد روز وصال و شب هجران بر آمد معنای حق از خلق نهان در صور آمد
 بس نکته عیان در دل صاحب نظر آمد

بی پرده چو آن یار عیان گشت در انظار
 هان مرزده که شاه ازل از غیب عیان شد
 خصمش چو عدم از نظر خلق نهان شد
 در جسم جهان فیضش چون روح روان شد
 عالم بمثل چون تن و دلداری چو جان شد
 از فیض بد یعش چو معانی کسه بیان شد
 شد در کثرات آیت تو حید پدیدار
 بگشاد بایجاد چو فیاض ازل دست
 درهم سپه ملک عدم راهمه بشکست
 با مهر جمالش حجب کثرت پیوست
 و از قهر جلالش همه اعیان جهان پست
 از نشأه خمخانه عشقش همه سرمست
 و از جذب میخانه شوقش همه هشیار
 چون شد گه ایجاد جهان، صانع تقدیر
 بر لوح نمود از قلم، اعلا تحریر
 نقاش ازل از قلم صنم بتدبیر
 در صفحه دل نقش جهان کرد چو تصویر
 شد دائره سان نقطه توحید بتدویر
 پس چرخ فلک گشت از این دائره دوار
 چون نقطه بود بد، حر و فات بترقیم
 کا ید بظهور از مدش خط گه ترسیم
 پیدا ز خط راست «الف» از کج او «جیم»
 چون دائره ناقصه «نون» تامه شد «میم»
 پس حرف زخط، خط ز نقط یافته تقویم
 در حرف بجز نقطه و خط نیست پدیدار
 عالم چو حروفست و حقیقت نقطه وحدت
 کاز سیر خطش گشته عیان عالم کثرت
 تألیف نموده خط فیضش زمحبت
 در دائره عالم او غیب و شهادت
 از جمع حر و فات بسی آیت رحمت
 در لوح جهان کرده بترتیب حق «۱» اظهار
 موجود چو شد سلسله عالم امکان
 از قدرت خلاق جهان قا در سبحان .

۱- نسخه دیگر: خود

بودند چو اعیان جهان صورت بیجان از فیض دمید از نفسش روح در اعیان
 آن روح بتحقیق بود ، کامل انسان
 سر حلقه اقطاب جهان احمد مختار
 لوح و قلم و نفس و دگر عقل مجرد شمس و قمر و عرش و سما ، قصر مشید
 مطلق ز همه قید با طلاق مقید جمع آمده با واجب و از ممکن مفرد
 هم حامد وهم احمد و محمود و محمد (ص)
 ختم رسل و هادی کل ، سید اختیار
 هم مصدر ایجاد وهم اوصا در اول هم مظهر انوار حق و ظاهر کامل
 هم اول ثانی بود و ثانی اول هم جسم مجرد بود و روح ممثل
 هم ظاهر وهم باطن و تنزیل و ما و ل هم واقف پنهانی و هم کاشف اسرار
 در میم محمد چو الف شد متجلی احمد بظهور آمد از این نور تجلی
 ماهیت او شد بوجودش متحلی شد مظهر اشراق جمالی و جلالی
 دانی ز حق و بر همه عالم متعالی
 فانی ز خود و چون حق باقیست با دوار
 سلطان رسل جامع کل ، مجمع توحید برهان سبیل ، آیت قل ، منبع تمجید
 روح ملك از باطن او یافته تأیید قصر فلك از ظاهر او یافته تشید
 يك ذره زانوار جمالش مه و خورشید
 يك جذوه ز جذوات جلالش سقرونار
 او اول هر ممکن وهم ثانی واجب کازرتبه بود از همه اعلی بمراتب
 حقراگه تکلیم خطا بست و مخاطب کل رابصف حشر مشیب است و معاقب
 گردند اگر خلق جهان منشی و کاتب
 تسطیر یکی مدحش نارند در اسطار



چونکرد سوی حق سفر اندر شب معراج بنهاد بسر آنشه اقلیم بقا ، تاج
بگرفت زسکان سماوات زجان باج او از همه مستغنی وبا او همه محتاج

زیرا که جهان قطره و او چون یم مواج
خود قطره چه باشد بیر قلم ذخار

در عالم اسماء پس از جلوه اقدس حق شد متجلی چو در آن فیض مقدس
صبح الازل من افق الغیب تنفیس فالحق ارادو قضی الامر و هندس

اشکال جهان را بمربع و خمس
بس هند سه پرداخت بترتیب در اینکار

هر فیض که از مبداء فیاض بعالم فیض شود ، او هست در آن فیض مقدم
اسم الله را چونکه بود مظهر اعظم پس بر همه آفاق و نفوس اسبق واقدم

در صورت فرزند بمعنی اب و آدم
این نکته عجب نیست بر مردم هشیار

در ملک وجود آنشه اقلیم ولایت بخشنده جود است ز حق بهر عنایت
خواند بیپشت اهل جنان را بهدایت راند بجهیم اهل زیان را بغوایت

هم مبداء کل است و هم او ختم و نهایت
هم باعث ایجاد و هم او وارث انار

همچون خلف صالح «۱» او «حجت قائم» کاز قدرت او عرش برین راست قوائم
و زعصمت او قلعه دین راست دعائم از مغنم فیضش همه دارند غنائم

هم ناطق و هم صامت و هم مفطر و صائم
هم ظاهر و هم باطن و هم ثابت و سیار

در ملک ولایت شده سلطان سلاطین در رتبه او جمله مراتب شده تضمین
کا و بود ولی و همه بین الماء والظین سا بق که انشاء چو لا حق که تگوبین

۱- نسخه دیگر : صادق

در علم بود اول اقطاب و نیین

در فضل بود ثانی پیغمبر مختار

او ختم ولایت شده در عالم ایجا د چون بدء وجودات بود در گه اشهاد

قطب تقبا گشته چو سر حلقه اوتاد هم مهدی وهم هادی خلقتست بارشاد

معموره عالم شود از عدل وی آباد

زان پس که خراب آید از ظلمت اشرار

در مرتبه ختم ولایت اگر آ نشاه باجد گر امیش علی (ع) آمده همراه

نبود عجب اندر نظر مردم آگاه زیرا که ولایت نبود جز اثر الله

باشد اثر واحد هم واحد ویکتا

خورشید یکی لیک مرائی شده بسیار

خورشید چو هر روزه زمشرق بدر آید در آینه هر بصری جلوه گر آید

در هر نظری گر چه بجلوه دیگر آید یاصورت بسیار زوی در نظر آید

بین معنی واحد بهزاران صور آید

آندم که نماید بمرائی مه رخسار

پس شمس ولایت که بود واحد مطلق زیرا که بود آئینه تامه حق

وحدت بود وکثرت از او آمده مشتق از اول و آخر شود این نکته محقق

از نور جمالش دو جهان یافته رونق

وز نار جلالش شرر افتاده بهر نار

اسم الله را مظهر کامل گه تنزیل چون حق بودش باطن در عالم تاویل

حق است باجمال چو خلق است بتفصیل از مصدر عقلش شده مشتق دل جبریل

هم فایض روح است زصورش بسرافیل

هم قابض جان از ملك الموت باجبار

صبح ازل از ماه رخس مهر فیروز است شام ابد از گیسوی اوغالیه سوزاست

از بدرجمالش شب عشاق چوروزاست يك نکته ز نقطه «۱» دهنش کشف رموزاست

گنجینه قلبش که ز ابرار کنوز است

بخریست پزادانش و گنجی است زانترار

چون در طلب کعبه حق قطع منازل کرد، او ز صفا یافت مقام از حرم دل

شد منقطع از خلق و بحق آمده واصل فانی شده ظل الله در سایه «۲» ذی ظل

آری چو شو در سایه بخور شید مقابله

نز سایه اثر ماند و نر هستیش آتار

اوشاه جهانست و جهان جمله گدایش شاهان چو گدایان بسرخوان عطایش

حاتم چو بخیلی است در اقلیم سخایش ریزند سر از راه وفادر کف پایش

بنماید اگر چهره خور شید نمایش

آندم که کند جلوه رخس بر در و دیوار

در بندگی شاه از ل یافت تما می کافلا که کمر بسته شد ندش بنامی

آمد حرمش کعبه هر خاصی و عامی از لعل لبش یافته دل شیرین کامی

از ابر عطایش شده هر جامد، نامی

از شوق لقایش شده هر ثابت، سیار

از تیغ کجش راست شود رایت اسلام و از ل لبش نشر شود آیت احکام

از الفت مهرش شده روشن رخ ایام و از سطوت قهرش رخ هر شام سیه فام

و ز آتش عشقش شده پخته دل هر خام

و ز نور جمالش شده روشن رخ هر نار

جانش چو بود معتکف عالم لاهوت جسمش شده هم مؤ تلف نشاه ناسوت

بگشاید اگر وقت بیان، حقیه یاقوت از آب حیات لب او یافته دل، قوت

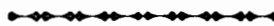
از نسخه دیگر ز شیرین ۲۰ - نسخه دیگر : هستی ۳۰ نسخه دیگر : لقایش

سیاح بدر یای حقیقت شده چون حوت
 سیاح بصحرا ی طریقت شده بسیار
 چون گشت عیان صبح شب نیمه شعبان
 گر دید منور ز رخس عالم امکان
 سر از افق غیب زد آنمهر در خشان
 از دیده «نرجس» شد بس جوی بدامان
 تا آمد در دامنش آن سرو خرامان
 آری ندمد سرو مگر بر لب جوبار
 از عرش الهی بزمین کرد تنزل
 بردور رخس گیسوی مشکین بتسلسل
 روئیدز «نرگس» بگلستان جهان گل
 گفتی بهم آ میخته با هم گل و سنبل
 گلزار حق از زلف و رخس یافت تجمل
 آری بود از سنبل گل زینت گلزار
 بنهاد چو خورشید رخس روبرو خاک
 در سجده بیفتاد چو از غایت ادراک
 شد خاک چو آب از اثر جبهه او پاک
 جبریل سپس بردش در عالم افلاک
 تا سجده کنندش زدل و جان همه املاک
 زیرا که جهان بنده و او شاه جهاندار
 بنگر شرف و رتبه او را که بفرهنگ
 در سن صبی بر سر افلاک زد او رنگ
 پیمود ره حق بحقیقت نه بفرسنگ
 در ساحت معراج شد از معرکه تنگ
 زانجم زده از سم سمندش بفلک سنگ
 از بسکه جهان نید ابر گنبد دوار
 آنشاه چو بر فرفر عشق ازلی شد
 از فرش بعرش ملک لم یزلی شد
 گفتی که بشیرنگ دگر باره «علی» شد
 بر خلق جهان **دَابَّةُ الْأَرْضِ** جلی شد
 زیرا که در اخبار مؤول بولی شد
 کازارض برون آید در آخر اعصار
 لیکن نه چنین ارض که ارض دگراستی
 کازمشرق وی شمس ولی جلوه گراستی



خوان (یوم تبدل «۱») را کازحق خبر استی در عالم تاویل ، گر اهل نظر استی
 کان ارض حقایق شد و این از صور استی
 این مغرب ظلمت بود ، آن مشرق انوار
 از خلق دو عالم سفری چونسوی حق کرد استار سماوات علی را همه شق کرد
 تا سیر عالم طبقاً بعد طبق کرد از حق سفری بازسوی ملک غسق کرد
 تا در همه عالم بتوان نظم و نسق کرد
 چون ناظم کونین بود در همه ادوار
 از غیب چو در عالم ناسوت قدم زد از حمد حق و مدح رسول الله دم زد
 بر لوح دل آیات حق از علم رقم زد گفتمی ملک العرش ابر فرش علم زد
 یا کعبه مقصود سرا دق بحر م زد
 کاو نقطه نو حید و جهانش خط پرگار
 از ذات الهی چو نینند نشانی زیرا که نگنجد بزبانی و مکانی
 هر چند از او نیست جدا جسمی و جانی پس بایش از لطف بهر عصر و زمانی
 از بهر خلافت بجهان جلوه و شانی
 تا خلق نیویند ره شبهه و انکار
 پس دوره ماکز همه ادوار فز و تتر شد نو بت سلطانی آن شاه مظفر
 در ظاهر اگر زوشده این دوره منور لیکن بحقیقت بودش در همه مظفر
 در ذات مقدم بصفا تست مؤخر
 کساو راست بمرآت جهان مظفر بسیار
 شاهاتومی آن مظهر اسماء الهی کاو صاف کمال تو بود نامتناهی
 نشناخت کسی ذات وصفات تو کماهی افراخته ای تا بجهان را یت شاهی
 خلقند مطیعت با و امر چو نواهی
 چون ریزه خور خوان تو هر ثابت و سیار

۱- یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار - آیه ۴۹ سوره ابراهیم

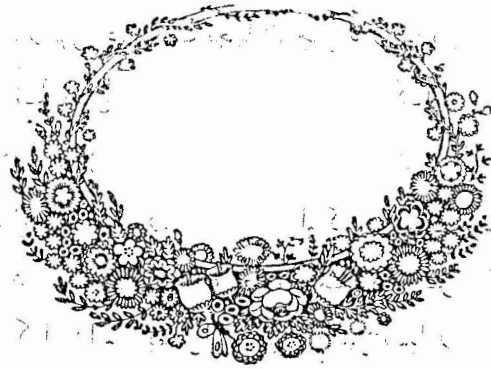


تو مظهر ذات حق و مرآت صفاتی . زیرا که سرا پای همه جلوه ذاتی
چون نور صفت ساری اندر ظلماتی . حقا که تو اندر ظلمات آب حیاتی

هم راه هدایتی تلو و بهم بیابان نجاتی
اینگانه ای از خاق چو با حق شده ای ، یار .

ایشان جهان اینکه شبها کند گدایت بسا دل و جان همه عالم بفدایت
بگشای تو آن چهره خورشید لقایت تا سرفکند «رحمت» چون خاک بیایت

دردا دل او زانست تمنای د و ایت
جز این نبود مقصدش ای مقصد اختیار



مسمط دوم

ابن مسمط غرا نیز در حکمت و توحید و عرفان و مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباید و ۳۶ بند است و در جای خود اهمیت زیادی دارد .

دوش رسید این ندا ز غیب بگو شم
کاز جذباتش نه عقل ماند و نه هوشم
چون خم می از شراب شوق بجوشم
لیک بلب از بیان عشق خموشم
آری ناید بیان عشق بگفتار
کای شده محبوس در رسوم علاق
بسته دل و دیده در حجاب مضایق
دور ز خلاق و آشنا بخلاق
گشته مکین در سرای عالم پندار
تا بکی ای جان اسیر عالم جسمی ؟
گشته نهان همچو گنج زر بطلمسی
نیست ز نام خدای پیش تو اسمی
وز بر کاتش نه بهره ای و نه قسمی
وزیم جو دش نه اندکی و نه بسیار
نعمت حق نی همین طعام و شرابست
رحمت فیضش نه این شراب و کبابست
آری قوت تن از علوفه و آبست
لیک روان را روان زسکر شرابست
سکر شراب از شراب خانه اسرار
هر که شد از باده محبت «حق» مست
جان صفت از سلسله علاق تن رست
پای ببالم زد و بطره او دست
رشته کثرت برید و وحدت پیوست
چشم گشوده بیار و بسته زاغیار
هر که زاغیار سخت بیخبر آید
جلوه یارش مدام در نظر آید
تلخی ایام هجر او بسر آید
«بار دگر روزگار چون شکر آید»
کامش شیرین شود ز لعل شکر بار
هر چه عیانست در سرا چه امکان
جلوه حق است در مجالی اعیان

نور رخس آشکار و آینه پنهان مژده هلا عاشقان که چهره جانان

سر زده چون آفتاب از درو دیوار

شاه ازل خیمه زد بساحت آفاق کرد جهان را بر از تجلی اشراق

گشت جمالش فروغ دیده عشاق روح الهی روان بقالب مشتاق

گشته روان همچو آب سیل بکپسار

نور خدائی بخلق و امر عیان شد روح الهی بسر و جهر روان شد

سر حقیقت بر اهل حال بیان شد نور حق اندر حجاب خلق پنهان شد

چونکه بظلمات شب مشارق انوار

پر تو مصباح از زجاجه مشکوات کرد تجلی چو آفتاب بمرآت

کوکب دری شکست لشکر ظلمات خصم بد اختر شد از تجلی شه، مات

برد سنا برق او فروغ زا بصار»۱

شاهد غیب از حجاب عالم ابداع جلوه گر آمد سپس بعالم اوضاع

کرد مثالی ممثل از همه انواع جاوز الائنین سر و ولقد شاع

فی کثرات التعینات بالانوار

فیض نخستین اوست «صادر اول» زان پس ارواح انبیا شد و کمل

نور سپهد دیگر مثال ممثل آیت حق گشت از این نظام مفصل

جمله بمعنی یکی و صورت بسیار

عالم هستی تمام شرح جمال است مظهر اسماء با جمال و جلال است

مظهر اوصاف قادر متعال است خالی از شوب نقص و پرز کمال است

روشن از نور پاک حضرت جبار

یار چو گنجی بکنج غیب پنهان بود بارخ خود عشقباریش بمیان بود

نی خبری از جها نیان و جهان بود نی اثری از مکین و نی زمکان بود

۱- اشاره است به آیه نور: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة ۰۰۰ الخ



خانه پر از یار و خالی از همه اغیار

لیک بهر جا که حسن رخ بنماید

گر ز هزاران حجاب چهره گشاید

بارخ زیبا مدام پرده نشاید

بین که بهر صبح آفتاب بر آید

تا بنماید جمال خویش با بصار

زانشه هستی بملک خویش علم زد

خیمه ایجاد در دیار عدم زد

بر صفحات حد و ث نقش قدم زد

صورت عالم بلوح علم رقم زد

چون بسر عرش نام «**حیدر گرار**»

شاه جهان تاجدار عالم شاهی

مهر آئینه جمال الهی

راه بذاتش نبرده خلق کماهی

ریزه خورخوان او چه مرغ و چه ماهی

بندۀ فرمان اوست ثابت و سیار

شمس فلک آینه ظهور جمالش

نفس ملک ذکرخوان وصف کمالش

عرش برین پایه ای ز قدر جلالش

چرخ مهین حلقه ای ز طوق نعالش

چونکه کلام الله آیتش ز گفتار

عالم ارواح مزج در بدن او

صورت اشباح درج پیرهن او

خار گلستان دهر در چمن او

جان جهان را حیات از سخن او

«**گن فیگونی**» آیدش سخن گه اظهار

شد ز حسامش بلند رایت تو حید

چونکه ز نامش پدید آیت تمجید

ذره ای از نور اوست چشمه خورشید

شمه ای از لطف اوست روضه جاوید

شعله ای از قهر اوست هاویۀ ناز

ختم، ولایت بذات آنشه والا

گشت و نبوت بنور سید بطحی

ایندو بصورت دو تا و معنی یکتا

گوئی حق گشته جلوه گربد و مجلی

مظهر اول نبی و ثانی کرار

در ظلمات عدم جهان بد مستور

چون صور کائنات در شب دیبجور

شمس جمال منیر آنشه منصور زد به بیابان نیستی علم نور
 کرد تجلی بکوه طور یکبار
 نور جمالش زدود زنگ زمرآت روشن از نور اوست عالم ظللمات
 گلشن از بوی اوست ارض و سماوات متفن از امر او مبانئ خیرات
 شیرین از ذکر او مجالس اختیار
 عالم ظاهر چو جسم و او همه جان است نشأه باطن چو روح و او چو روانست
 خودنه جهانست، بلکه جان جهانست در دل هر ذره آفتاب نهان است
 از بر هر قطره بحر عشق نمودار
 هر چه بعالم عیان ز صورت نیکوست عکس جمال و جلال آنشه مهر وست
 درخم چو گان عشق او همه سر، گوست عالم دل پای بست سلسله اوست
 بسته دل خلق را بطره طرار
 روی دل عاشقان قبله رویش مهر و مه اندر طواف کعبه کویش
 نفس ملک زنده از شمایم بویش چرخ فلک مست جرعه ای زسیویش
 گشته از اینر و بد و ر کویش دوار
 نور ولایت ز نور حق چو جدا شد لوح و قلم، عقل و نفس و ارض و سما شد
 کعبه و زمزم، مقام و رکن و صفا شد مسجد و محراب و ذکر و ورد و دعا شد
 مهر در خشنده گشت و کوب سیار
 هر چه در آئینه های غیب و شهود است عکس شئون تجلیات و جود است
 او بحقیقت وجود و غیر نمود است دایره دل که در نزول و صعود است
 دور زنان گیرد اوست چون خط پرگار
 برق حسامش اگر که شعله ور افتد یکسره در خرمن جهان، شرر افتد
 سیل فنادر وجود خشک و تر افتد جانها از سطوتش ز تن بدر افتد
 گر متجلی شود بصورت قهار

امر شریعت ازوست یافته رونق سر حقیقت بنور اوست محقق
 مصدر ایجاد خلق و خالق مشتق مظهر انوار حق و آینه حق
 آینه در آفتاب نیست نمودار
 آری با آفتاب چونکه مقابل آینه شد صورتش شود متمثل
 می نشود پیش چشم آینه حایل نیست بجز مهر در مشاهده حاصل
 آینه پنهان و آفتاب پدیدار
 خوش شنواین نکته را که با امر استی در صد ف قاب اهل دل گهر استی
 بارگه شهر علم را چو در استی «۱» روشنی چشم صاحب نظر استی
 گذشته از این علم ، اهل دانش ، هشیار
 ایشه عالم از ممکنات سوائی خود نه خدائی ولیک عین خدائی
 سر پنهان حقی ، از خلق جدائی ناظم کونین و حاکم دو سرائی
 منبع انوار حق و مخزن اسرار
 در شب معراج ، در حجاب تو بودی ای که بختم رسل خطاب سرودی
 سر ید الهی ز پرده نمودی آن دم کز جیب غیب دست گشودی
 غیر و صالت نبود زین سفرش کار
 ای که بملک وجود ، صاحب جاهی اهل جهان جمله بنده اند و توشاهی
 جز تو ندارند در زمانه پناهی نیستشان جز صراط عشق تو راهی
 نبودشان جز ثنای قدر تو گفتار
 «رحمت» خود را که مال و جاه ندارد گر بنوازی شها گناه ندارد
 زانکه بجز در گهت پناه ندارد غیر تو این بنده پادشاه ندارد
 جز بتو نبود دیگر هیچکسش کار
 ☆ ☆ ☆

۱- اشاره است بحديث شريف نبوی: انما مدینه العلم و عالی بابها



مسمط سوم

این مسمط فصیح و بلیغ در حکمت و توحید و عرفان و مدح حضرت امیر علیه السلام میباشد
فقید سعید در این مسمط ابتکاری بخرج داده است باین ترتیب که قوافی بندها را بترتیب
حروف «ابثی» قرار داده است و خود را بر عایت آن ملزم کرده است و با اینحال بخوبی
از عهده آن برآمده است این مسمط چهل بند است

مرا گشته جان و دل ز حسرت بسی فگار که محروم گشته دل چو جان از جمال یار
سزد گر بحال خویش بگریند زار زار که عمر عزیز گشت به بیهوده رهسپار
ندیدند حاصلی ز اوضاع روزگار

بزندان تن اسیر چو گردید جان ما در این خاک تیره گشت چون پنهان روان ما
خطابی ز حق رسید پی امتحان ما روا باشد از رود بگر دون فغان ما
که از بهر ما گشود قضا دست اختیار

دل از بیم امتحان فتاده در اضطراب چو گیسوی دلبران ز حسرت «۱» به پیچ و تاب
که آوخ زدست رفت به بیحاصلی شباب فتاد آتشم بجان ز کردار ناصواب
درینا که عاقبت بماندیم شرمسار

ز صهبای عشق حق هر آن دل که گشت مست خلاصی ز شرک یافت چو گردید حق پرست
ز قید هوای طبع چو آزادگان برست چو شهباز اوج قدس قفس را شکست و جست
سوی آشیان جان شد از شوق رهسپار

زهجران ملک جان دلم زار ، الغیث زبد عهدی زمان ، دل افگار ، الغیث
ز عشق پر یو شان بغم یار ، الغیث شده روز عاشقان شب تار ، الغیث
از آن روی مهرش و از آن موی تا بدار

چو مصباح نور حق فروزان شد از زجاج فروزنده شد ز عشق بمشکوة دل ، سراج
ملک از علو جاه بسر بر نهاد تاج فلک همچو مهر و ماه بر قصند و بتهاج
چو از مستی شراب حریفان با ده خوار

در ابدان ممکنات چو ایزد دمید روح شد ارواح کاینات از این روح ، پرفتوح
زخمخانه حیات ز دنداehl دل صبح صفی و کلیم و روح ، خلیل و حبیب و نوح
همه سرخوش و خراب ، از این خم خوشگوار

چه بلبل بشاخ گل ، چه قمری بسروشاخ چه مهر و مه و نجوم در این نیلقام کاخ
چه لمس و چه شم و ذوق ، جلیدیه و صماخ چه در این سرای تنگ چه در نشأه فراخ
بذکر العجیب دام ، مدی اللیل والنهار

چو شاه سریر حسن با بجا درخ گشود نهادند ممکنات قدم در سرای جود
ز شهر عدم شدند بسر منزل و جود ز غیب آمدند باز در این عالم شهود
نهان شد عدم بغمیب ، چو هستی شد آشکار

دل اهل حال را زحق است التذاذ که جز کوی عشق نیستشان ملجاء و ملاذ
الی کعبه المراد لهم خایت المعاذ و بالحق یستعذ کل اذا استعاذ
و بالحق یستجیر کل اذا استجار

هلا مزده عاشقان که آمد که سرور ز انوار کردگار جهان گشت پر ز نور
که خورشید روی یار نمود از افق ظهور تجلی نمود حق بسینای کوه طور
با عیان ممکنات شد از مهر ، نور بار

زا سرار حق خبر ندارد جز اهل راز چو آمد حقیقتش عیان از زه مجاز
بذکر حبیب خویش مدام اندر اهتزاز نهاده جبین عجز بدرگاه بی نیاز
به آئین بندگان ، شب و روز خاکسار

میراست ذات او ز احساس هر حواس معرا صفات او ز ادراک هر قیاس
بقصر جلال او فلك کمترین اساس ز نور جمال او ملك کرده اقتباس
ز بحر کمال او جهان است مستعار

ز جام شراب عشق هر آنکس که کرد نوش سپس تا بروز حشر نیاید دگر بهوش
دلش پر زهایهوی ، لبش از ییان خموش مدامش رسد ز غیب بگوش دل این سروش

که طوبی لك المدام ایامست هوشیار

زر قاب اگر شود زغش هوی خلاص کند کیمیای عشق برو سکه ، نقد خاص
پس از صحبت عوام شود همد م خواص بکعبه مقام دوست کند جای ز اختصاص
چو اندر منای شوق کند جان و دل نثار

چو ذرات ممکنات زخلق سما وارض در آوردشان بغیب حق اندر مقام عرض
بارضی که بد عری زتحدید طول و عرض نموده اطاعتش بر آفاق جمله فرض
ستاده به بندگیش شب و روز، بنده وار

چو حق را بعالم است به پنهانی ارتباط از این ارتباط یافت حق و خلق اختلاط
از اینرو گهی بقبض، زمانی با نبساط که از قبض و بسط اوست بعالم غم و نشاط
چو از قهر و لطف اوست خزان آید و بهار

جها نرا ز حفظ او مدام است احتفاظ که با خلق باشدش بعین کرم لحاظ
چو از ناز قهرا و فروزان شود شواظ^۱ بگردند همچو خاک زیاد فنا شظاظ^۲
چو کفار و مشرکین زشمشیر ذوالفقار

بدست شهی که حق بهنگام ابتداء ز نور جمال او جهان کرد اختراع
نمودند در ازل چو ذرات اجتماع خطاب ولایتش چو کردند استماع
شدند از قبول امر بر اینعهد استوار

به تبلیغ این خطاب زحق آمد این بلاغ بروز غدیر چون زحج یافته فراغ
که: **یا ایها الرسول بلغ بذالمراغ** که دلهای دوستان چو گل بشکفد بیاغ
دل دشمنان دین نه چون لاله داغدار

فقل ایها الرسول ؛ علی لی الخلف و منی هو الوسی گهارون فی السلف^۳

۱- شواظ: زبانه آتش ۲- شظاظ یعنی متفرق و پراکنده ۳- یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین آیه ۷۱ سوره مائده

هو الله بهصمك من الناس لا تخف و ان لم تبلغ كذا لا جر قد نلف

که ناید رسالتت از این پس دیگر بکار

پس آنگاه شاه دین بفرمود کی فریق علی آنکه با من است بحق محرم و صدیق

چو هارون بر کلیم مرا و الی و شفیق نشاید بسوی حق شدن جز بدین طریق

که راه ولای او صراطی است استوار

زنور ولای اوست جهان جمله تابناک چو از نور آفتاب فروزنده تیره خاک

جمال جمیل اوست روانبخش جان پاک مرا از آتش جحیم دگر بار خش چه باک؟

که باشهد مهر اوست همه تلخ خوشگوار

بگیرد اگر حجاب بیکباره از جمال قیامت کند قیام از آنروی بی مثال

برای ظهور غیر نماند دگر مجال چو در صبح روز حشر شهنشاه ذوالجلال

زمهر رخسار شود همه مات، ذره وار

چو سرزد ز جیب غیب رخ شارق قدم در اول علی نهاد با قلم او قدم

جهان پس برون نمود سراز مکن عدم ز عقل و ز نفس و جسم دگر لوح وهم قلم

سماوات و عرش و فرش، هوا، آب و خاک و نوار

زنور ولای اوست عیان گشته این جهان در اجسام ممکنات شده روح اوروان

همه اسم و اوست جسم، همه جسم و اوست جان بفرمان او زمین بود همچو آسمان

بسلطان امر اوست جهان جمله برقرار

شها ای که چون خدای نهان است ذات تو بملك وجود نیست عیان جز صفات تو

چو آیات حق بود همه بینات تو تو چون آفتاب و خلق چو ذرات مات تو

بگلزار فیض تو گلستان دهر، خار

شها خاک در گهت رسید از علو جاه بجائی که سجده اش نمایند مهر و ماه

اگر شاه با عقل شب و روز و سال و ماه پر در هوای تو با مید خاک راه

در آخر فتد ز هجر بخاک تو شر مسار

تو از ما سوای حق بتحقیق برتری بعلم و کمال و فضل ز عالم فز و تتری
بچرخ جلال و شان فروزنده اختری ببحر صفات حق چو ماهی شناوری
که همچون توحوت را بود درخور، این بحار

☆ ☆ ☆

بذات تو شد عیان بعالم صفات حق چو آمد صفا ترا وجود تو ما صدق
ز ابواب فضل تو نه افلاک یکورق ز خورشید روی تو منور رخ فلق
چو از تار زلف تو بود روی شام، تار

جمال منیر تو ز رخ گیر دار نقاب رود در حجاب غیب ز شرم تو آفتاب
شبی بیند آری جمال ترا بخواب چو دیوانگان فتد ز عشقت به پیج و تاب
بری دیده وار مست گهی، گاه هوشیار

تو در کوی عاشقان دمی گر گذر کنی دو صد ساله مرده را ز بازنده سر کنی
با کسیر همت همه خاک زر کنی جها نرا ز خنده ای پر از نیشکر کنی
گشائی که بیان اگر لعل خوشگوار

چو حق در جهان تنگ ندیدی مجال خویش در آئینه تو کرد مصور جمال خویش
که اندر جمال تو بیند جمال خویش چو در حال آشنا توان دید حال خویش
چو در روی عاشقان که بیند چهر یار

خدا را برستی شها اسم اعظمی یدالله را ز فیض تو زینده خاتمی
بتول و رسول را تو زوج و پسر عمی صفی و خلیل را تو فرزند اکرمی
دو سبط رسول را توئی باب تا جدار

ترا چون که در غری «۱» مقرو مقام شد ز یمن قدم تو چو دارالسلام شد
ز تشریف قبله همه خاص و عام شد چو کعبه از این مقام مطاف انام شد
که بر کعبه از شرف بسی دارد افتخار

۱- غری نام نجف اشرف است

ز عشق تو بیقرار شب و روز نه فلک ز شوق تو پسا یدار بتسییح حق ملک
دل نقد و قلب را ولای تو شد محک نه با حب و بغض تو درایمان و کفر شک

که از مهر و قهرتوست فروزنده نور و نار

بمعنی مقدمی بر املاک از شرف بصورت مؤخری ز افلاک ما سلف
بنسبت تو گوهری جهان جمله چون صدف صفات خدا یرا جهان و تو نشر و لف

بدان لف و نشر را مرتب گه شمار

ضمیر منیر تو چو جام جهان نماست جهان مظهر ویست چو او مظهر خداست
که چون نور حق روان، روانش بماسواست جهان جمله پرتوی از آن چهر مه نقاست

جهان آینه تو است، تو مرآت کردگار

ظهور خدای شد عیان از ظهور تو از این روی شد جهان منور بنور تو
بحق کی شود قریب هر آنکوست دور تو نهان هر چه غایب است عیان در حضور تو

که ذاتت چو حق نهان، صفات تو آشکار

گر ایشاه از کرم به «رحمت» کنی نظر شود قلب تیره اش از این کیمیا چو زر
بکعبه مقام عشق کند از صفا مفر ز دریای دل دهد ز آتش برون گهر

فشاند ز لب شکر با شعار آبدار



مسمط چهارم

بهاریه



از قلم صنع باز در چمن روزگار جلوه بصد حسن و ناز کرد عروس بهار
سرو چمن سبز پوش آمده دامادوار «۱» ز جوش گل درخروش چو چنگ بلبل هزار
سنبل شیرین صفت گشوده از زلف تار
لاله چو فرهاد بین ز عشق حق داغدار
زیاسمین و گل است باد صبا عطریز ز سوسن و سنبل است خاک چمن منک خیز
زخنده نو بهار چشم سحاب اشک ریز گشت سلیمان گل بمصر گلشن عزیز
نالہ بلبل ر بود هوش ز اهل تمیز
چو کرد از شور عشق زمزمه داود وار
شاخ گل اندر چمن خیمه بر افراخته ز لاله و سرو و کاج سپه به پردازخته
ز شاخ بید و چنار تیرو کمان ساخته بدین سپاه عظیم بملک دی تاخته
رخت بملک عدم برده و جان باخته
کرده دی از بیم وی ز شهر هستی فرار
بلطف شاه بهار لشکری آراسته معرکه جنک را بناز پیراسته

۱- سابقاً در ایران همیشه دامادها هنگام زفاف لباس سبز میپوشیدند و هم اکنون نیز در ولایات و قراء و قصبات این رسم پسندیده مرسوم است و سبز پوشیدن داماد تقال به «سبز بختی» یا «خوش بختی» داماد و عروس میباشند. متأسفانه این اوقات در شهرهای بزرگ بتقلید اروپائیان دامادها هنگام زفاف لباس غم انگیز «مشکی» که مخصوص سوگواری است میپوشند !! و بدسلیقگی خود را ثابت میکنند - آری چه خوب گفته اند:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

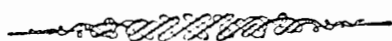


صف زده اندرچمن زهر طرف راسته لاله و سرو و سمن هم گل نوخاسته
 فزوده حسن بهار زشر دی کاسته
 دیوگر یزد اگر پری شود درکنار
 چوروی زیبانگار چهزه گل جلوه گر سنبل چون زلف یاریای افکنده سر
 چو عاشق داغدار لاله خونین جگر چو قامت دلبران سرو سہی را نگر
 چو چشم آهو و شان نرگس اندر نظر
 چو گیوی مہوشان بنفشه شد تابدار



ب - تذهبین ها

۱ - تذهمین غزل معروف حافظ



گوبر زنده قرعه دولت بنام ما کان آهوی رمیده شد امروز رام ما
زیباست ازدوزلف ورخش صبح و شام ما ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما
چندی است تا بمیکده خوش آر میده ایم بر رغم شیخ خدمت ساقی گزیده ایم
از نای و چنگ بانگ **انا الحق** شنیده ایم مادر پیااله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست بالله که باده نوشی ما بهتر از ریاست
میخوارگی است فسق و ریاضت با خداست ترسم که صرفه ای نبرد روز باز خواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما
چون چهره ایاز فروزننده شد بعشق محمود شاهش از دل و جان بنده شد بعشق
چون بخت اهل حال که فرخنده شد بعشق هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
گریش عاشقان شود آن سرو قد روان بادا فدای هر قدمش صد هزار جان
از قامتش قیامت کبری شود عیان چندان بود کمرش و ناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
چون زلف او که بر گل روی چو آتش است پیوسته دل ز آتش هجران مشوش است
چون ترک مست چشم سیاهش که انکش است مستی بچشم شاهد دل بند ما خوش است
زا نروسپرده اند بمستی ز ما ما



گر بوئی ای نسیم ز زلفش بیاوری بالله هزار پرده ناموس بر دری
زنك سواد قلب ز مرآت دل بری ای باد اگر بگلشن احباب بگذری

ز نهار عرضه کن بر جانان پیام ما

افتد بخاك پایش قد رسای سرو در باغ اگر بناز خرامد پیای سرو

بالای او بگلشن جانم بجای سرو بگرفته همچو لاله دلم در هوای سرو

ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما؟

صدشکر زانکه داد خدایم خجسته خال^۱ کز فیض اوست تازه مرا عیش ماه و سال

در مدح اوسزا بوداز «خواجه» اینمقال دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بادا هماره تاکه بود از فلک نشان بر کرسی جلال بعرش و قار و شان

در باغ دل نهال دعا «و حهئا» نشان «حافظ» ز دیده دانه اشکی همی فشان

باشد که مرغ بخت کند قصه دام ما

☆ ☆ ☆

۲- تضمین غزل دیگری از حافظ

اسیر کوی تو ازهر دو کون آزاد است خراب عشق تو هر دل که گشت آباد است

بنای شیرین محکم ز عشق فرهاد است بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که ایام عمر بر باد است

هر آنکه بیخود و سرمست شد ز جام شهود فشانند دامن همت بهر چه بود و نبود

ز لوح دل بمی عشق ز نك غیر زدود غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

بکوی میکده دوشم ز ره فتاد گذار بدیدم آنکه نشسته است زاهدی خمار

۱- خجسته خال مرحوم حاج سید مهدی کازرونی دائمی آن مرحوم است که ممدوح ایشان بوده است

مرا ز راه وفا گفت با دلی هشیار نصیحتی کنمت پند گیر و در عمل آر

که این حدیث ز پیر طریقتم یا داست

مبند دل تو بد نیا و زو مشو دلشاد که داد ملک سلیمان و تخت جم برباد

بهیچ شوی زمکر این عروس دست نداد مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماد است

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب چه تشنه ای تو از این آب جان بملک سرآب

جهان و هر چه در او هست صورتی است بر آب چگویمت که بمیخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غییم چه مرده ها داد است

در آ بمیکده و نشاء های مستان بین بمی بشوی زدل شک و شوز اهل یقین

مدام طایر جان گویدت بصوت حزین که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو مرغ کلشن جانی به بند جسم اسیر فتاده ز اوج هوای خدا ز خلق بزیر

خدا یرا تو در این آشیانه جای مگیر ترا زکنگره عرش میزند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

بکوی میکده هر کو زعشق پای نهاد فکند ه سر بره پیر هر چه بادا باد

چه باشد ازغم دوران زعشق او دلشاد غم جهان مخور و پند من مبر از یاد

که این لطیفه نغم ز رهروی یاد است

بده بداده جانان بجان ز شوق رضای ز تلخ و شور بشیرین تو رو ترش منما

چو کوهکن زغم ورنج عشق دستمخای رضا بداده بدو وزجین گره بگشای

که برهن وتر در اختیار نگشاد است

۳ - تضمین غزل دیگری از حافظ

شکر کاز مو هبت حضرت ظل الهی یافت از سر حقیقت دل ما آگاه

با گدائی دیگر عار بود از شاهمی سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت باز آی که دیرینه این درگاهی

منکه سر مست و خرابم ز شراب لاهوت چه خبر با شدم از یخیران ناسوت
دوش گفتند مرا پرد گیان جبروت همچو جم ساغر می کش که ز سر ملکوت
پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

تادل ما شده از سر حقیقت آگاه سرفکننده بسرکوی خرابات براه
شده از همت شاهانه گدای درگاه با گدایان در میکده ایسا لک راه
با ادب باش گراز سر خدا آگاهی

همه در آتش عشقش چو سمندر باشند پای برخاک ولی افسر هر سر باشند
فارغ از جام جم و ملک سکندر باشند بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

جمله دیوانه آن چهره خورشید نمای بسته طره آن سلسله عنبر سای
خاکشان فرش تن خاکی و دل عرش خدای خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و حشمت صاحب جاهی

بسرکوی خرابات دلا کن منزل بنده فقر شو و بند عیاق بگسل
تاپس از رنج شود گنج مرادت حاصل اگر ت سلطنت فقر ببخشند ایدل
کمتر ین ملک تو از ماه بود تا ماهی



ج. غزلیات

هر که آموخت چومن شیوه شیدائی را
هر که نوشید چومن از لب او آب حیات
گاه در صومعه جا گیرم و گه میخانه
علم و دانش چه کنی؟ خیز بمیخانه رویم
نیست ما را بسر کبری تو جز عجز و نیاز
سر ما و قدم دوست که با خاک رهش
آتش عشق تو افتاد چو در خرمن جان
ایکه از غایت پیدائی ذاتی پنهان
کن خراب از می مینای محبت جانم
آنچنانم بخیمال تو بخلوت دلشاد
رخ زیبای تو با تیغ دو ابرو بگرفت
ساحت عالم کثرت بدو چشم تنگ است
آنکه از دیدن رخسار تو شد کور ندید

لب شیرین تو آموخت به «رحمت» شب و روز

همچو طوطی بدو صد شور شکر خانی را

صیقلی شد چو ز انوار رخت سینه ما
سر دنیا چه هستی شنو از ما که بود
صدف بحر وجودیم عجب نیست اگر
ما که دردی کش میخانه عشقیم چه باک
عکس رخسار تو افتاد در آئینه ما
لوح محفوظ حقایق بجهان سینه ما
پر شد از گوهر اسرار تو گنجینه ما
گر رود رهن می این خرقة پشمینه ما
که نباشد خبر از شبیه و آدینه ما
عشق ز سر مست

زاهدا با تو بجنگیم و سر صلحی نیست که ز دل می نرود تا ابد این کینه ما

«رحمتا» دوش بسر منزل معشوق شدیم

کا شکی صبح نگشتی شب دوشینه ما

دل هشیار که سرمست رخ جانان است
داده از آتش عشقش تن خاکی بر باد
ترسم از خاک رهش گرد بدامان نرسد
خاک شو در قدم دوست «۲» که دست گیرد
مستی عشق چنان برده دلم را از دست
دل شیدای مرا تنگ ز بد نامی نیست
چون زنان از غم سختی جهان ناله مکن
خدا مت خلق بود طاعت مردان خدا
شود از گنج بقایت دل و جان معمور
گوبشاهان جهان از من مسکین که مرا
سر ما خاک در میکند از همت خاکی
بسر سفره دونان پی نانی نرویم
منت از چرخ چه دونان پی دونان نکشم
عاشقان را غم روزی نبود زانکه مدام
گرچه سیاح جهان است دل ما لیکن

«و حمت» از دایره عشق تو چون پای کشد؟

که چو پرگار در این دایره سرگردان است

ریزی اگر خون ما بتیر نگاهت
از لب شیرین حیات بخش دلم را
ریز که در شرع عشق نیست گناهت
ایکه مرا کشته ای بتیر نگاهت

۱- نسخه دیگر: مرده هر دو جهان است، چه زنده جان است ۲- نسخه دیگر: یار

خیز و بصد ناز بر سرم قدمی نه
تا سر خویش افکنم چو خاک براهت
بر دل آشفته رحم کن که اسیر است
همچو غریبان بشام زلف سیاهت

☆ ☆ ☆

رخ زیبای تو در زلف پریشان تاچند؟
مهر رخساره نهان کرده ای، ای صبح وصال
غیر عشق تو چه باشد گنه یوسف دل
بنما چهره که سر در قدمت اندازیم
تا بکی بر مه رخ زلف پریشان داری
آخر ای کعبه مقصود با مید وصال
روی معشوق ندیدیم و بمردیدم زهجر
ماه مه تشنه دیدار ولبت آب حیات

ای طیب دل بیمار علاجی بنما

درد مندان تو اندر پی در مان تاچند؟

بدلم بجز هوای تو دیگر هوس نباشد
چه غم از عشق روی تو ز خویشتم گذشتم
که بدابری و خوبی چو تو هیچکس نباشد
که بغیر جانفشانی بدلم هوس نباشد
بسرگذرکن ایدوست که جان دهم بیایت
چکنم که غیر جانیم بدسترس نباشد

زند بتیرم اگر آند و نرگس مستش
بدور جادوی چشمش مجو دیگر هشیار
بدل نشانم و میبوسم از وفا دستش
که برده هوش جهانی دو چشم سرمستش

☆ ☆ ☆

- ۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است می باشد (از بدایع)
آخر ای سنگدل سیم ز نندان تاچند تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تاچند؟
۲ - این بیت در نسخه دیگر به شکل زیر ثبت شده است :
در طلب عمر بیابان شده ای کعبه - ن دل سرگشته در اینکوه و بیابان تاچند؟



ایدل زخلق کن گذری سوی اهل حال تاکی اسیرمد رسه و بحث و قیل و قال
 آخرچه حاصل آیدت از درس صرف و نحو یا از اصول و فقه و بیان ، حکمت و رجال
 نز منطقت بیان شد میزان عالم غیب نز حکمتت عیان شد اسرار اهل حال
 نه از بیان بدیع معانی شدت پدید نه از اصول و فقه تو افزود در کمال
 همان ایدلا بمد رسه عشق شو مقیم تا بشنوی دقیق توحید ز اهل حال

پا کیزه کن سراچه جانرا از این نقوش

وازلوح سینه شوی سوید ای هر خیال

در آید از شبی آنمآه مهر و ش زدرم در آفتاب رخس ذره وارجان سپرم^۱
 بر آستانه میخانه سر فکنده مدام بدان امید که سرمست پانهد بصرم
 اگر چه چشم مرا تاب آفتاب تو نیست ولی بغیر جمال تو نیست در نظرم
 ز آب دیده بشویم سواد مردم چشم ز تن غبار شود پاک آینه بصرم
 نه آنچنان شده ام محو مهرماه رخت که پیش چشم کند جلوه شمس یا قمرم
 چه جای اشک دیگر کاز شراب آتش عشق ز آب خشک فتاده است عین چشم ترم
 برفت ز آتش عشق تو خاک من بر باد چنانکه محو شد از نقشه جهان اثرم
 ز چشم مست خود احوال مست عشق پیرس که سالهاست من از حال خویش بیخبرم
 چو با شراب لب خوش بود کباب جگر کباب ز آتش عشقت بین دل و جگرم

بخاک پای تو کان سر که میکشم بردوش

بدان امید که با جان بمقدمت سپرم

بگذار تا که زلف ترا موبمو کنم شاید سراغ گمشده دل را از او کنم
 در دست من نه آنخم گیسوی تا بدار تا مغزجان ز نکبت او مشکبو کنم
 از تیغ ابرویت چو دلم را شکافتی بگذار تا ز غمزه ات او را رفو کنم

۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از طبیات)

یک امشب که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

گر دل کثیف شد ز غبار هوی چه باک
باشد ز آب میکده اش شستشو کنم

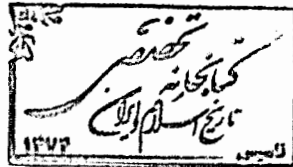
نبود مرا ز هر دو جهان جز هوای تو
بار گران بدوش ندا رم بجز سری
برخویش بسته ام درد را، چه جای غیر
آب حیات کی طلبد از سر آب، خضر
از آفتاب روی تو بیناست چشم من
از آب دیده زنگ سوادش زدوده ام
نیگانه ام ز خویش ولی آشنای تو
آنهم بیاد آنکه فشانم بیای تو
کاندر سر ای دل نبود غیر جای تو
آن دل که داد جان بره خاکپای تو
کو راست دیده ای که به بیند سوای تو
تا پاک باشد آینه رخ نمای تو
عالم تمام آینه دار دلی چه سود

کش نیست تاب جلوه بی منتهای تو

تیر اگر بدل زند غمزه چشم مست او
جان سپرم بیای او، سرفکنم بجان و دل
همچو سپهر سربلند آمده بنده درش
نیست رهائیش دیگر تا ابد از کمند عشق
گردل ماشکسته شد در خم گیسویش چه غم
پای کشان بسر روم بوسه ز نم بدست او
تیغ زا برو از کشد هندوی نیم مست او
آری سربلند شد، گشت چو خاک پست او
آن دل کامد از ازل از جان پای بست او
کامده هر در ستیم از اثر شکست او

از می عشق صوفیم داد صفا حریم دل

یافت یکعبه خوش مقام ایندل حق پرست او



د. اشعار متفرقه

وقتی مرحوم شیخ محمد حسین سعادت که یکی از دانشمندان معروف بود بشیراز آمد لذا مرحوم حجة الاسلام آیت الله آقای آقا سید علی کازرونی این رباعی را باین مناسبت سرودند:

اقبال بما د و باره د مساز آمد اندر تن ماروح روان باز آمد
صبح همه اهل فارس گردد بخیر خورشید «سعادت» چو بشیراز آمد

☆ ☆ ☆

سالی مرحوم نصیر الملک پوستینی برای آن مرحوم فرستاده است و لذا این دو رباعی را سروده است:

از سردی دی ناله کنان چون بلبل افسرده چو در فصل خزان ، شاخه گل
صد شکر که از لطف نصیر الملکی آسود تنم ز پوستین کما بل

ایضاً

هر چند که پوستین بود راحت تن هم نقد وظیفه ، راحت جان و بدن
ناچار چو هر که را بود جان و تنی هم راحت جان خواهد وهم راحت تن

☆ ☆ ☆

این اشعار را بمناسبت مشروطیت و تشکیل انجمن اسلامی سروده است:

هر که در دایره انجمن اسلامی بنشست از دل و جان رست زهر بدنامی
شد بمعنی زخواس ارچه بصورت عامی ازخم دهر پس از تلخی زهر آشامی

خورد از جام حنان شربت شیرین کامی

ای خوش آندل که پس از ظلم می عدل چشید رست از ذلت هر کفر و باسلام رسید

☆

هر دل آزاد ز سنگینی استبداد است سرو آسا بجهان از همه بار آزاد است

از غم ظلم رهاگشت و ز عدل او شاد است ز آنکه از عدل خرابی جهان آباد است

حافظ از رض و سما عدل قوی بنیاد است

چون قیام ارضین است و سماوات بعدل انتظام حد دین است و سیاسات بعدل



حق چو از عدل بیاراست همه عالم را هم ز تعدیل قوی جان و تن آدم را

او چه سمع و بصر و لمس، چه ذوق و شهم را او مساوی بهم آمیخت چه شهید و ستم را

ایضاً اوراست

از صد سخن استادیک حرف مرایا داست ویران نشود خانه تا میکده آباد است

تادل که توان بردن، تا جان که توان دادن ؟ دل بردن و جان دادن این هر دو خداداد است

قصیده چماقیه

مرحوم آقاسید علی قصیده‌ای داشته است بنام «چماقیه» که در لباس طنز و طبیعت از

چماق برخی ملانماها انتقاد کرده است متأسفانه با کوشش زیادی که بعمل آمد

جز همین یک بیت از قصیده مزبور چیزی بدست نیامد:

بپوش باش که صید چماقیان نشوی که بس عظیم بود دام و دانه های چماق



(اشعار عربی)

هذه قصيدة العالیه المشتملة على بيان مراتب التوحيد وكيفيته الایجاد وصدور الكثرة
عن الوحده ومدح المولى الاعظم الرسول المكرم صلى الله عليه وآله ونعت ولى الله
الاکرم العلى العالى الاعلى عليه صلوات الله المالك الابهى

مسمط عربى

در توحيد ونعت حضرت رسول صلى الله عليه وآله ومنقبت حضرت
امير المؤمنين عليه السلام

الحق كَنزٌ بَدَأَ فِي غَيْبٍ مَكْنُونٍ خَفِيَّةٌ ذَاتُهُ فِي سِرِّ مَخْزُونٍ

مَنْزَهاً خَالِياً عَنِ شَوْبِ تَلْوِينٍ لَأَوْصَفُهُ صَارَ مَوْصُوفاً بِتَبْيِينٍ «١»

وَلَا اسْمَهُ كَانَ مَوْسُوماً بِتَبْيَانٍ

فَالْحَقُّ كَانَ بَلَا كَوْنٍ لِأَشْيَاءٍ مِنْ دُونَ أَوْصَافِهِ الْعُلْيَا وَأَسْمَاءٍ

مَسْتُورَةَ الذَّاتِ فِي اسْتِارِ إِخْفَاءٍ مِنْ غَيْرِ خَلْقٍ وَأَبْدَاعٍ وَأَنْشَاءٍ

١- لَا اسْمَهُ كَانَ مَوْسُوماً بِتَبْيِينٍ لَأَوْصَفُهُ صَارَ مَوْصُوفاً بِتَبْيَانٍ (نسخه)

بلا ظهور ولا روح واكوان

كانت هويته قبل الهويات
ذات ابتهاج بها فوق ابتهاجات
اذ شأهدت ذاته للذات بالذات
من دون مجلى كذا من غير مرات

الا للحقيقة ذات العز والشان

لما رأى ذاته مشكوة انوار
قدا استجبت بها فى غيب اضمار
فشاء ابداءها حبا لاظهار
اذ حب شئى طوى فى حب اثار

والكشف، ساعده طبقا لبرهان

(١)
فقد تجلى با لاسماء الهية
بجلوة فى مقام الجمع غيبية
منها ثبوتيه والبعض سلبيه
لها مظاهر اعيان شهادية

عقل ونفس وانسان وحيوان

اذ كل اسم كمال والكمال له
مز يد عشق لما فى العين يظهره

١ - با سماء : نسخه ٢ - من : نسخه

ان تدر معنى الكمال لست تنكره
بل ليس شيعى كمال الحق يفقد

حتى التجلى لاسرار و اعلان

فشاء ان يتجلى الحق بالوجود
في كل عين بتنزيل و تصعيد
وقد رأى وجهه في كل موجود
فقال اسمائه الحسنى بمقصود

من الظهورات في مرات اعيان

قد ابتدى الامر في ابداع ارواح
قد سية ذات اشراق و اسناح
ثم النفوس التي شدت با شباح
ثم البرازخ و الاجسام بالداحي

حتى انتهى الفيض لاستعداد اركان

سبحان من اوجد الاشياء من العدم
لعا لم النور ا بداها من الظلم
قد ابتدى قبل الاستحقاق بالنعيم
ارض الحدوث انجلت من شارق القدم

كما انجلى الليل من اشراق نيران

١٥٠
١- اسناح - يمنها وبركتها



ابدی الجمال فیا بشری لعشاق
شمس الحقیقة قد بانَتْ باشراق

نور الوجودِ سرى فی کل آفاق
بل لیس فی البین الا وجهه الباقي

و ما سوى ذاته فی ذاته فان

فالكل فی بحر نور العشق مغمور
من خمر عشق جمال الله مخمور

تسیحجهم عند اهل الكشف مشهور
لكنه عن ذوی الاوهام مستور

لاغر و فی ستره عن عین عمیان

اذهم كالانعام فی لا ادراك و الفعل
بلهم اضل سیلا عند ذی العقل

لانهم ضیعوا من فطرة الاصل
واستسفلوا فی جحیم البعد والجهل

من ذاك قد خلد وا فی نار حرمان

لكنه لیس من ظلم ولا جبر
من الاله العلی عن وصمة الضیر

وكیف، یظلم محض الجود والخبیر
بل الهدایته كالا غواء لدى الخیر

علماً و عيناً من استعداد اعيان

ليس اختلافاته في الحكم من اثر
كى يقبل الجعل والانشاء فلا تجر

بلذاته تقتضيها عند ذى نظر
قد كان يعرف سر الحكم والقدر

بكشف حق او استدلال برهان

والحق في كثرة الاعيان اذ ظهرا
و نور رحمته في العالمين سرى

فوجه الاحدى الذات ما كثيرا
لكن كما شاهد الاعيان شاء يرى

وجه الحقيقة في مرآت انسان

فالله انشاء في حضرة الجمع
ذا نشأتين حوى للوضع والرفع

كى كان مظهر اسم الله في الوضع
وقد تطابق حكم العقل والشرع

في انه عين فخر الانس والجان

محمد صاحب الايات والسنن
وخاتم الانبياء في السر والبطن (١)

١- والعلن (نسخه)

على مفاتيح غيب الله مؤتمن غوث الخلايق في الحد ثان و الفتن

مطهر الارض عن ارجاس او نان

بدء الوجودات في علم و ايجاد اصل الحقايق في غيب و اشهاد

ماء الحيوه لارواح و اجساد غوث الرشاد لا قطاب و اوتاد

فصل الخطاب لذي حق و بطلان

اصل به شيدت ار كان توحيد فرع به ينعت انمار تفر يد

شمس بها استشرقت افلاك تمجيد احبي به رسم تسييح و تحميد

في شرعه ظهرت اسرار اعيان

من كان ناموسه ختم النواميس لكونها ذات تشریف و تنفيس

اذ كان جامع تشبيه و تقديس فتلك اجمعها مثل الجواسيس

تقدمت نشرت تشریف سلطان



مكازم الدين والاخلاق والشرف
تمت ببعثة قصوى الكمال وفي

كتابه صفوة الاديان والصحف
اذ كان مستظهماً للمسلك الحنفي

فدينه قد بدى نسخاً لاديان

فذاته مظهر الاسماء اجمعها
لانها مظهر اسم الله مجمعها

كما المظاهر مبداءها كقطعها
منها اليها باذن الله صانعها

لانها غاية في خلق الكوان

من نوره اقتبس الارواح والمثل
من فيضه اقتنص الاقطاب والرسل

ومن طريقته المثلى هدى السبل
ومن مكارمه العلياذرى الخصل

له مراتب عليا ذات افنان

لقد على ليلة المعراج ثم دنى
بقاب قوسين قرب الحق او ادنى

فالفياض عاد الى الفياض واقتربنا
بحيث هو في جمال الله كادفنى

لو لم يكن بر زخ من سترامكان



لولا ما خلقت شمس ولا فلك
لولا ما ظهرت نفس ولا مالك

لولا في مسلك التوحيد ما سلکوا
لولا في ظلمات النبی قد هلکوا

لولا قد غرقوا في بحر خذلان

به رسوم حدود الله قد رسمت
مباني الكفرو الاحاد قد هدمت
مناهج الصدق والاخلاص قد علمت
اليه سلسلة الاهداء قد ختمت

كختم دائرة الاغواء بشيطان

كما العناية تقضى بعثة الرسل
كذا الولاية في الادوار والدول

لذا لني رسول الله لم يزل
جهدا بنصب امير المؤمنين علي

يوم الغدير بامر الله سبحانه

فاليوم اكمل دين الخلق تكميلا
وزاد في ملة الاسلام تبجيلا

بنصب ارفع خلق الله تبجيلا
الله فضله في الدين تفضيلا

على الخلائق من انس ومن جان

خليفة الله هو في الخلق والامر

ذو صبي خير الوري في السرو الجهر

الله ذا كره بالمدح في الذكر

شمس الجلال سماه المجد والفجر

كما يبليينه آيات قران

ليست لنفس ولا للروح ذي القدس

له مع الله حال في ذرى الانس

يسير في فلك التوحيد كالشمس

في مقعد الصدق بعد المحق والطمس

ففاق كل الوري في العز والشان

واستكملت في العلى من خلع نعلين

تنزهت ذاته الغلياعن الشين

لما ترى كاملا الاله في اليين

بل لو شهدت الوري من ثاقب العين

اذ كله زشحة من بحر القان

كشاف معضل آيات وتأويل

جلال مشكل احكام و تنزيل

بحكمه امر تغيير و تبديل

سر الوجود با جمال و تفضيل

في الكون مثل زيادات و نقصان



هو الذي بالعلی بانته دلائله (١) واستشهرت شهره البيضا فضائله
ولا يخيب في الافاق سائله اذ ليس ينفذ بالاحسان نائله

بل اغرق الكل في دماء احسان

جلت مقاماته عن درك افهام بجهد نشرته اثار احكام
فاقت كراماته عن فهم او هام بسيفه رفعت رايات اسلام

برفعه نصبت اعلام ايمان

سر الوجود ملاذ الجود والكرم للدين حبل متين غير منقسم
اصل السماحة والاحسان والهمم للخير موج بحر غير منصرم

للخير والشر حقاً خير ميزان

سفينة الحق بسم الله هجرتها في لجة الصدق للارواح يسرها
طراً الى حضرة الرحمن باريتها فتلك نفس تقفها ذراريتها

١- هو الامام الذي بانته دلائله (نسخه)

كى تهتد والدى اقليم سلطان (١)

به نجا آدم من سخط جبار
و بردت للخليل جمرة النار

كذا الكايم نجا من كيد سحار
وروح روح بدا من نوره الساري

وانقذ النوح من امواج طوفان

بل النيون سر آمنه قد حازوا
كل السعادات في الدارين وامتازوا

عن الخلايق طرا حيشما اجتازوا
على الصراط الحقيقي ثم قد فازوا

بجنة الذات واستيناس رضوان

شمس تشعشع منها عالم النور
بدر تلالا في ظلمات ديجور

هو الذي نوره في ساحة الطور
بدي فغنى بها نغمات منصور

(٢)

فخر مصطعقاً موسى بن عمران

١- كى تهتد والدى اقليم سلطان (نسخه)

(٢) في صعقه (نسخه)

لو لاه ما بان ارواح و املاك

لو لاه لم يبد للافهام ادراك

لو لاه لم يقترن قلب بايقان

لو لاه ما اهتدت الاقوام والشيع

لو لاه في ظلمات الشرك قد جدعوا

لو لاه ما ظهرت آيات رحمن

تبا لقوم تعدوا عنه عمياناً

وانكروا بالخيا ليات برها نا

وجاحدوا الحق في تصديق بطلان

يا صاحب الجود هادي كل موجود

حتى يروا بعد موت وجه مقصود

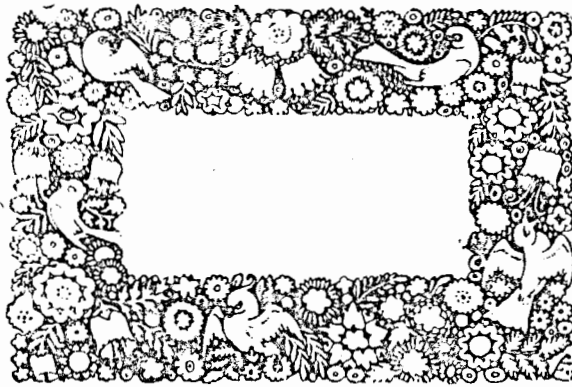
لا سيما خالي المهدي (١) ذي الجود

١- مقصود خال شاعر مرحوم حاج سيد مهدي كازروني است

من بالسخاء عن الاموال اغنانى

فبارك الله دنياه واخراه
ادامه فى سرير العزاعلاه
واكرم الله فى الدارين مثواه
ويجمع الله ايانا واياه

فى تحت راية مولى الانس والجان



عین عباراتیکه فقید سعید بخط خود در آغاز این قصیده نوشته است نقل میگردد .
 طبق این عبارات معلوم میشود که قصد داشته قصیده خود را در «معرفت نفس و درجات
 آن ولایت و شئون آن و مدح قطب دائره امکان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه»
 تنظیم و تکمیل نماید ولی متأسفانه موفق نشده است و فقط همین مقدار قصیده را
 ساخته است .



هذه قصيدة غراء في بيان النفس ودرجاتها والولاية وشؤونها ومدح مولينا
 صاحب الزمان صلوات الله عليه - رب وفقني لاتمامها على احسن النظام وابلغ الترتيب و
 الانتظام بحق محمد وآله سادات الكرام عليهم صلوات الله الملك العلام



النفس روح سرى في عالم الجسم	و آية الله هو في الذات والاسم
ولا يحد لذا بالحد والرسم	اذ ليس يحصر في نوع ولا قسم
لها شئون بارواح واكوان	
تسرى بباطنها في عالم الامر	تجرى بظاهرها في نشأة الجهر
بالجسم في زمن بالروح في الدهر	تسألت بشئون اللطف والقهر



على قواها بتسخير واحسان

تنزهت من قواها في سما الذات
تشأنت منه في ارض الشؤون
فالنفس مصباحاً تجلو بمشكواة
من البدن والقوى مثل الازجاجات

على اختلاف باصناف والوان

في العين قرّة ابصار والاذن
بالسمع قد ظهرت في جملة البدن
باللمس قد برزت وبالشم في الثخن
من الانوف بدت وبالذوق في الوطن

من اللسان استيكت عند ابدان

عقل اذا ادرك الكلّي بالفهم
كما تسمى لذى الجزئي بالوهم
بصورة في الخيال كان ذا سهم
بالفصل والخلط (١) عند الفكر قديهم (٢)

لها المراتب جما ذات افنان

والكل متحد في ذاته العليا
والجمع منفرداً في الرتبة الدنيا

١- نسخه يكر : الوصل ٢- قديهمى صحيح تر بنظر ميرسد

١٠٠ ١٥٠ ١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
فِي الْعِلْمِ وَالْعَيْنِ تَفْقُو أَرْبَعًا أَعْلَى

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
فِي الْمَشْهَدِ الْبَاطِنِيِّ وَالْمَقْصِدِ الْأَسْنِيِّ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
لَا نَهَا مَظْهَرَ اللَّهِ سَبْحَانَ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
تَنْزَلَتْ بِحَضِيضَاتِ (١) الْوَسَائِلِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
مَعَ كَوْنِهَا فِي ذَرَى النَّفْسِ الْأَلِيهِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
بِالطَّبْعِ جَسْمِيَّةٍ وَالنَّفْسِ رُوحِيَّةٍ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
بِالذَّاتِ عَلَوِيَّةٍ وَالْوَصْفِ سَفَلِيَّةٍ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
بِرُوحِهِ قَدْ عَلِيَ (٢) فِي طَبْعَةِ دَانِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
وَوَجْهَهُ الظَّاهِرِي يَجْلُو لَا يَأْتِي

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
فِرْوَحَهُ الْبَاطِنِي يَحْكِي خِفَا الذَّاتِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
لِذَاتِ حَقِّ وَالْأَسْمَاءِ خَيْرِ مَرَاتِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
هُوِيَةِ النَّفْسِ مِنْ بَيْنِ الْهُوِيَّاتِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
فِيهَا قَدْ انْعَكَسَتْ آثَارُ رَحْمَنِ

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
وَكَيْفَ لَا وَهِيَ لَا تَحْصِي (٣) مَجْرِيهَا

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
حَقِيقَةُ النَّفْسِ لَا تَعْرِفُ كِبَارِهَا

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
وَلَا تَنَاطُ بِالْأَوْهَامِ طَوَارِهَا

١٥٠ ١٥٠ ١٥٠
وَلَا تَحَاطُ بِالْأَفْهَامِ مَجَازِهَا

١٥٠ ١٥٠
٢- قَدْ عَلَا صَحِيحُ اسْتِ

١٥٠ ١٥٠
١- بِالْحَضِيضَاتِ صَحِيحُ اسْتِ

١٥٠ ١٥٠
٣- بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمَرْسَاهَا



فِي كُلِّ انْ لَهَا شَانٍ مِنْ الشَّانِ

تطير في عالم الارواح مع ملك (١) ذات الجناحين من علم ومن ملك (٢)

بحكمة من حكيم قادر ملك تساقطت ريشها من عند منسلك

فِي سَجْنِ هَاوِيَةِ الدُّنْيَا بِسِجَانِ

لعالم الطبع بالعصيان ان نزلت لكن لعالمها بالتوبة ارتحلت

قلنا اهبطوا بعضكم تصديق ما فعلت للارتحال اجتنابه بعد تاب دلت (٣)

قَوْسًا (٤) النَّزُولِ الصُّعُودِ ثُمَّ مِنْ دَانَ

فالنفس ان كملت بالعلم والعمل من المعارف والتكميل للنخصل

ترقى الى عالم الاسماء والمثل تلي الولاية في الادوار والدول

(١) ملك اينجا بمعنى فرشته است (٢) ملك اينجا بمعنى ملكه وفظ قوي است

٣- اشاره است باين آيه: فعصى آدم ربه ثم اجتنابه فتاب عليه.

٤- قوس النزول الصعود صحيح بنظر ميرسد

كذا الخلافة في الدنيا لسلطان

بِكامل النفس الانسانية الله
قد بان في صورة الافاق معناه
لانها منتهى الخلق و مبداه
والحق فيه تجلى وهو مجلاه

و بوجه الدائمى مرات انسان

بالعكس ان نقصت بالجهل والشين
مطبوعة بطباع النقص والرين
مشفوعة بازواج المكر والمين
محجوبة من جمال الغيب بالعين

مستورة الذات في استار امكان

حقيقة ذات اسماء الالهية
مع الطبايع والاجسام سفلية
بالذات في عالم الارواح عقلية
بالفعل في نشاة الاشباح نفسية

لها مراتب عليا ذات افنان

بالعقل والوهم والتخييل والحس
بالسمع والذوق والابصار واللمس
فهي المراتي وذات النفس كالشمس
في نورها قد فنت بالمحوق والطمس

إذا تجلت بقرينة الشان

فبعد ما استكملت في الروح والطبع تشبهت بصفات الخنس السبع

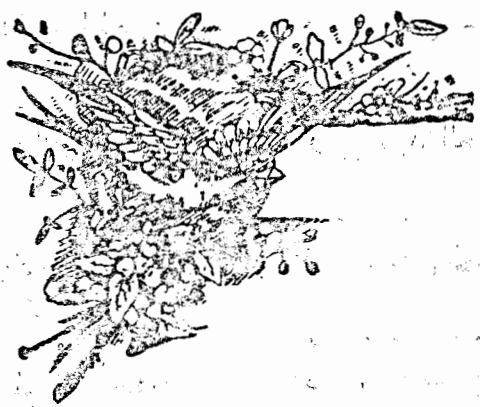
تصرفت بعد بالاعطاء والمتع خلافة للعلى في الوضع والرفع

هذى نفوس الورى طراً باحسان تطيرت في كل وقت والى

فالنفس كانت من الارواح والامر بالحكمة اجتنبت في الطبع بالزجر

تشاق موطنها الاصلى في السر وان تصفد بالاصفا في الجهر

ياليتها انطلقت من قيد سبخان



عدو الكاظم الكشاف بالحق
 الرضا وتجلي على الرضا
 الجواد الذي قد جاد مشتاقاً
 النقي الزكي والعسكري هما
 بعده القائم المهدي هادي
 نبي على كامل قد فارق الدنيا
 لت اذ سألوا عن عام رجولته
 في كشف آياته تفسيره الصافي
 في قلبه فانجلي في عهد الوافي
 بنفسه في سبيل الله بالشافى
 قطبا سماء العلى في عرشه الطافي
 بالحق للحق في عدل وانصاف
 اعزه الله في اصحاب اعراف
 عزيز جنت عدن مجد الاشراف

١٣٣١ هجرى فمرى



قصيدة

درماده تاريخ فوت مرحوم حاج علي آقا ذوالرياستين مرشد سلسله محترمه نعمت اللهی

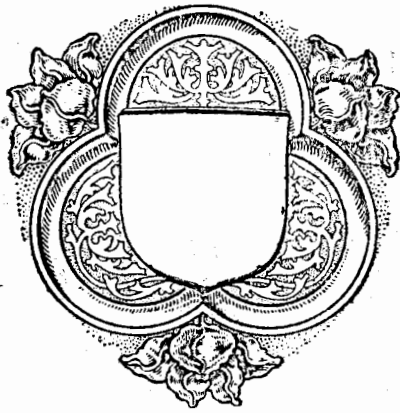
يسبح ما في الكون لله حامداً
و يعبد ه كل الخلايق سجدا
فسبحان من احبى بنور جماله
مظاهر ما في العالمين واو جدا
وما يظهر قد افنى جميع عباده
سعيداً ، شقيماً ، مشر كاً ومو خدا
قد اختار في الالعيان من بين خلقه
حيب اله الالعيان محمدا (ص)
واصحابه الها دين خزان علمه
اتم مجال الله من كل ما بدا
عليهم سلام الله ما دارت السما
وما دامت الالوضاع تبدوا مجددا
وبعد فواللهي على ما اصابنا
بموت الذي قد كان للخلق مرشدا
وا بكى عيون الناس حتى تبيضت
وا حرق قلب الالخلق حزنا مكمدا
و غاضت دماغ العين من كثرة البكا
و فاضت دماء القلب حتى تجمدا

و خازنِ نعيمِ القربِ بِالْحَقِّ سرمد ا

لقد فاز بعد الموت في جنة اللقا

بظلِّ لقا، الله صار مخلدا

و بين يديه قد سعى نور علمه



در مدح مرحوم حاج سید مهدی کازرونی

خال خود سروده است

فَهُوَ الْمَفِیضُ عَلَى الذَّرَاتِ أَجْمَعِهَا مِنْ نُورِ شَمْسِ جَمَالِ اللَّهِ مَبْدِعِهَا

إِلَيْهِ أَيْضاً يَوْمَ الْحَشْرِ مَرْجِعِهَا فِي تَحْتِ رَأْيَتِهِ الْعَلِيَّامِجَامِعِهَا

إِذْ كَانَ ذَٰلِیْوَمَ لِلْأَعْمَالِ مِيزَانًا

يَا غَايَةَ الْخَلْقِ يَا بَدءَ الْإِبْجَادِ اغْتِ احْبَابِكَ طَرَأَ یَوْمَ مِيعَادِ

إِذْ عَادَارُوا أَحْبَمَ كَلَالِ الْجَسَادِ لَا سِیمَا خَالِي التَّالِي الْإِجْدَادِ

خَلْقًا وَخَلْقًا وَكَرَامًا وَاحْسَانًا

سَلِيلِ خَيْرِ الْبِرِّ يَا سَیِّدَ الْعَرَبِ الْفَاطِمِي الطَّبَائِمِي الْعَالِي النَّسَبِ

أَصْلِ السَّمَا حَةِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ مِنْ قَامَ مِنْنِي بِأَحْسَانِ مَقَامِ أَبِي

فَجَازَهُ رَبٌّ بِالْأَحْسَانِ احْسَانًا

بخش چهارم

(دور ساله)

فقید سعید مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی علاقه مفراطی بمشروطیت واقعی داشته است و چنانکه در ضمن شرح حال او اشاره رفت هنگام صدور دستخط مشروطیت دور ساله (یکی بفارسی و دیگری بعربی) در فوائد آن و اجرای عدالت مرقوم داشته اند که درهما نموقع بچاپ رسیده است چون دور ساله مزبور متضمن مطالب عالیه حکمتی و از شاهکارهای نثری و ادبی است عین آن دورا اینجا درج میکنیم تا خوانندگان گرامی بیشتر استفاده نمایند.



خطبه فارسی

مشمول بر ثناء الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و وصف ائمه دین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بیان فوائد « عدل و اتحاد » و مفاصد ظلم و فساد و بعث عقلاء و متدینین بر بسط بساط اخوت و صفا و مودت و وفاق قطع اصل ظلم و عنادات نفعنا الله بها و سایر اخواننا المؤمنین از منشآت عبد ذلیل اقل سادات و طلبه علی ابن عباس المجتهد الکازرونی - از تحریرات اقل السادات و الطلاب محمد بن عبدالکریم البهرمی که بر حسب امر مبارک بندگان حضرت مستطاب حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول آقای آقا سید علی مجتهد مدظله تحریر نموده ؛ فی هفتم شهر ذی الحجة الحرام من شهر مطابق ۱۳۲۴ هجری نبوی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندی را جل شأنه و تقدست اسمائه • حمد بیحد و ثناء بیعدد سزاست که در نشأه نخستین فیض لباس استعداد و قابلیت برقامت قوالب ممکنات آراست و از ثانی مراتب جود و فضلش بخلعت والای هستی ارواح مراتب تعینات رایبراست - علیمی که در مراتب افتاب علم ازایش کافه ذرات مهیات و ذرات هویات روشن و اشکال و حکیمی که از آیات تدبیرات سلطان حکمت ربوبیتش نظام ممالک آفاق و انفس روحانیات و جسمانیات متقن و برقرار - سمعی که بیواسطه آلت قوه صماخیه اصوات روحانیه و جسمانیه ناطقین و ناطقات را شنونده و بصیری که برباطه رطوبات و طبقات عینیه مرئیات نفسانیه و عقلاویه را بیننده - هیچ دیده کشفه آن نور پاکرا از غایت لطافت و نهایت اشراق نیند اگر چه نور او قاهر بر همه ابصار است لا یدر که الا بصار و هو یدرک الا بصار و هو اللاطیف الخبیر و هیچ مدر که لطیفه آن آفتاب تابناکرا از شدت نورانیت و فرط اشتراق ادراک نکند - هر چند بحر علمش محیط بهمه مدارک و افکار است اذ لا یعزب عنی و لاهه مقال ذرة فی الارضی و لا فی السماء و هو السدیم البصیر قادری که سلطان قدرت عادلش متشتمات جواهر نفیسه و اعراض شریفه سنیعه عوالم و صنیعه و رفیعه در رشته نظام ارتباط و اتحاد کشیده و عادلی که برهان معدلش درجات و درکات نیران برای ارباب سعادت و ایمان و اصحاب شقاوت و ظنمان آفریده **الله الحمد هللی نعمائه و الثناء هللی الائمة و پیغمبری را نعت بی پایان و مدح فراوانی رواست که خلعت زیبای خلافت مطلقه کلیه تامه را قامت رعناى او مستحق و رحمت بی منتهای نبوت حقه الهیه عامه را صورت اعلاى او لایق - هادی جمیع موجودات به انحاء هدایات تسکونیه و تشریفیه و قاضی بر کافه ممکنات با انواع اوامر و نواهی صوریه و معنویه نیز بینه ای از انوار مشکوة**

نبوت عامه اوست مقتبس و هر ولی در انهار متخذه از ابهار ولایت تامه اوست مرتس
معراجش ازغایت ارتقاء در مدارج کمال اوج سماء الهیت و منها جش از شدت اعتلاء در
مناهج استکمال ملت بیضاء ربویت •

میزان عدل شرع همینش معیار امتحان افعال و اقوال و برهان دین مینش مقیاس رجحان
اعمال و احوال - هر حکم معدلت شعاری از معدن شریعت غرای اولامع هر حکمت
مصلحت دثاری از منبع ملت بیضای او تابع - **فهر خاتم الانبیاء و خاتم المرسلین**
و احکام شرعیه ناسخه للشرايع السابقه با قیه الی یوم الدین صلی الله علیه و آله اجمعین
و اولیائهم و تمجید بی نهایت و تعظیم بیحد و غایت سزاوار آنست که مظاهر رحمت
الهیست و مجالی قدرت ربوینند و مصادر علم و حکمت و معادن جواهر عبودیتند - مصابیح
انوار علم و عرفان و منابع اسرار خداوند سبحان - ائمه معصومین و هدایه مهیدین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و لعنت الله علی اعدائهم الی یوم الدین .

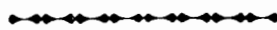
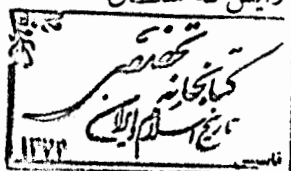
و بعد بر ارباب دانش و اصحاب بینش واضح و هویدا است که بناء مبانی عوالم الهیه
و نشآت غیبیه و شهادیه بر عدل و ارتباط و اتحاد و اختلاط است زیرا که اگر رابطه رشته
عدل و ارتباط نبودی متفرقات نشآت مختلفه را ائتلاف موجب انتظام پیدا نشدی و
چنانچه واسطه سلسله معدلت و اختلاط مربوط نگشته متشتتات ممالک غیر مؤتلفه
در سلك نظم منتظم نمیشدی ارواح قدسیه بتعدیلات الهیه با اجساد مرتبطات و نفوس مجرد
انسیه با اعتدالات ربویه با ابدان مختلطات از ازدواج آباء علویه و امهات سفلیه بکسر
و انکسار در کیفیات فعلیه و انفعالیه موالید ثلثه پیدا و ازدواج ذکران و اناث انواع و
اصناف نباتیه و حیوانیه و انسانیه به ترتیبات نفیسه و طبیعیه مواجید کلیه و جزئیه
هویدا - نفوس انسانیه را اگر تعدیل در متوسطات اخلاق کامله باعثه بر افعال
مرضیه نمیبود بمقام تشریف و تقدیر **گر منابغی آدم قدم** نمیگذاشت و در مملکت تعریف
خاقی الايمان **عالمه البیانی** علم نمی افراشت بلکه اعتدال در قوه عقلیه نظریه بحسب
مدرکه فطریه و کسبیه برفع افراط جریزه شیطانیه است و دفع تفریط بلاهت حیوانیه



موجب امتیاز انسان از سایر انواع حیوانیه گشته و قلم اعلاى حکمت عدلیه ربوبیه بمقتضای ترتیب نظام احسن الهی نقوش و خطوط مرتبطه صوریه و معنویه را در الواح قابلیه مواد مستعدّه نوشته و از توضیحات عند اولی الالباب است که بعث انبیاء و مرسلین از جانب رب العالمین بر جن و انس اجمعین بنشر شرایع دین مبین و ترویج احکام شرع مبین از برای مقاصد عدل و داد در حفظ نظام امور معاش و معاد است و نصب اولیاء کاملین و خلفاء را شدین بجهت رفع قواعد و همیه ظلمیه شیطانیه و وضع قوانین عقلیه عدلیه رحمانیه و جهات اتحاد است چنانچه ملا حظّه جعل آداب احکام متعلقه بعبادت قریبه و سیاسات مرتبطه بمعاملات توصلیه بر مراعات تعدیلات نفسانیه اخرویه و اعتدالات جسمانیه اقوی برهانی است و مشاهده ابتناء وضع اسباب حلال و حرام در ابواب عقود و ایقاعات متنسقه اجلی بنیانی است. اگر بنظر بصیرت و اعتبار و دیده خبرت و استبصار در منظور انسانی و مجلای روحانی و جسمانی نظری کنی خواهی یافت که مقام صحت قوای جسمانیه و اعضاء ابدانیه بتعدیلات در امزجه و اخلاط معتدله منوط و استقامت مدارک روحانیه به تصحیحات اخلاق فاضله مربوط. چه اگر امزجه طبیعیه از جاده اعتدال منحرف گردد انواع امراض مهلکه موجب هلاک بدن گشتی و چنانچه در مدارک کلیه یا جزئیة اختلالی یا رفع اعتدالی شود انحاء اوهام و خیالات باعث فساد عقاید شدی بالجمله بر اوائل عقول صافیه واضح و روشن است که از بسط بساط عدل و اعتدال ممالک آفاقیه و نفسانیه معمور و آباد و از نشر فرائض ظلم و جور و اختلال معمورات بلاد خراب و بافساد و شکی نیست که ادراک موازین عدلیه و قوانین اعتدال بیواسطه علوم عقلانیه صورت نیندد و رفع ظلم و اختلال بدون متابعت آراء عقلانیه حاصل نگردد زیرا که نفوس شیطانیه مطیعۀ قوای شهویه و غضبیه بواسطه انحراف از طریق مستقیم عدل و داد. ظلم و فساد را حسن دانند و بعلت اختلال در سیل جهل و عناد تعدی و افساد مستحسن شمارند پس ناچار باید عقول عقلاء کاملین از انبیاء مرسلین و اولیاء کاملین تأسیس قواعد متقنه شرع مبین بشر احکام مبتنیه بر



قوانین عدل و انصاف نمایند و سایر نفوس جاهلین را بمتابعت و التزام الزام فرمایند زیرا که صلاح نظام امور معاش و انتظام مقاصد مصالح معاد بدون متابعت شرع انور باجراء اوامر و نواهی در ابواب عبادات و معاملات و حدود و سیاسات انجام نگیرد و هر کس را اهلیت استفاده احکام الهیه از ادله شرعیه نیست بلکه باید عامه نفوس طالبین طریق هدایت و سالکین سیل سلامت از علماء دین و خلفاء عامه شریعت خاتم النبیین (ص) کسب کلیه احکام متعلقه بدنیا و دین از حلال و حرام نموده سپس در مقام عمل و اعمال در مرحله استکمال بر آمده تا سعادت دارین و عمارت نشأتین را حاصل کرده و بر همه ارباب معرفت و انصاف مخفی و پوشیده نیست که بدون قطع اصول ظلم و فساد و رفع قواعد جور و استبداد اجراء مقاصد صحیحه عدل و داد و انفاذ مجاری مستقیمه ارتباط و اتحاد انجام پذیر نیست چه جمیع خرابیهای عالم و مقاصد احوال معاد و معاش بنی آدم از ظلم ظالمین و تعدیات مفسدین است چنانچه عقلاء این دوره از علماء عاملین و مؤمنین مد برین و ارباب هوش و فطانت و اصحاب فراست و کیاست بالهامات الهیه و ارشادات غیبیه بعد از ملاحظه خرابیهای بسیار در احوال اوضاع ملت و دولت از کثرت فنون ظلم و خلاف عدل و مروت دامن همت عالیه را بکمر زده و مجدانه در مقام اصلاح امور عامه و خاصه دینیه و دنیویه اخوان دینی و اسلامی و ایمانی بر آمده بمقتضای عقول صافیه و تدابیر و افیه کافیه در ترویج احکام عبادیه و سیاسیه مهجوره بواسطه ظلم ظالمین کمال سعی و اجتهاد فرموده و بذل جهد در نشر احکام عدلیه اسلامی در مملکت ایران نموده و از غایت الطاف الهیه اینکه در این اوان که نفوس علماء و عقلاء ایران در این مقصد اعلی و منهج اسنی ساعی بودند از سلطان اسلام مظفر ملک علام تعالی شانه خلد الله ملکه با کمال سعی و همراهی از غایت کیاست و فراست لایقه بمرتبه شاهنشاهی امر بلیغ و توقیع اکید منیع با قامه این مجلس شریف و محفل منیف که مسمای بمجلس شورای ملی است شرف صدور یافته بلکه مهر درخشنده آسمان معدلتش در اول مشرق افتتاح این مقام صلاح نور حضور یافته بارای سلطنت آرایش که سلطان



آراء است در تنظیم مقاصد عدلیه این مجلس اعتدال رأی داده و بر اریکه معدلت پیرایش بتکریم مشاهدا نصابیه عامه و خاصه اهالی ایران قدم استقلال نهاده و مکنونات ضمیر منیر خود را در بیان منافع و فوائد این مجلس اتحادی اسلامی اظهار داشته و معلومات خاطر خطیر معدلت تخمیر را در تبیان محاسن و محامد این محفل اعتدالی خاصی و عامی در صحایف ازمان نگاشته ادام الله تعالی ایام سلطنته و احکام معدلته .

پس ای صاحبان افکار و ای دانشمندان هوشیار قدم سعی در اصلاح امور دین و دنیای خود و در مقام خیرخواهی استوار دارید و پای جد و اجتهاد در اصلاح معاد و معاش خویش در جاده معدلت و تساوی پایدار فرمائید - مردانسه در رفع ظلم و فساد و قطع ریشه فساد و استبداد بکوشید تا از کئوس عدل و اتحاد شربت راحت و داد بنوشید ؛ بساط عدل را بگسترید و فزایش ظلم را برچینید تا خیرات دنیوی و اخروی علی الدوام به بینید - ملا حظه کنید که اگر در خانه های از خانه های شما که مجمع نفوس قلیله است رشته عدل و داد گسیخته شود ناعمره فتنه و فساد در اهل آن خانه انگیخته شود و خاک مذلت و خواری بر سر همه بیخته شود تا چه جای اینکه مملکتی از ممالک یا اقلیمی از اقالیم خالی از عدل و صلاح گردد ناچار محل فساد و تنازع و تشاح شود - از خواب غفلت بیدار شوید و در امور دین و دنیای خود هوشیار گردید - از ظلم ظالمین داخله و خارجه ایران نجات یابید و در معرض فساد حال و مآل و هلاک جان و مال نیفتید و سعی در نصب میزان عدل و مساوات و رفع قانون ظلم و معادات نمائید تا گوی خیرات کثیره از میدان اقدامات در مرحله سعادات بر بایید . و ابواب فتوحات عاجله دنیوی و آجله اخروی بر روی یکدیگر بگشایید با قدم راسخ در این مقدم شامخ قدم گذارید و با ساعد متعاضد ریشه ظالم و معاند را از بین بر آرید تا بحول الله و قدرته و رحمة تعالی شأنه و قهر سلطانه هر چه خواهید از



خیرات به بینید و ثمرات شجرات حسن و احسان را بچینید و با هم هم دست بلکه یک دست
باشید و تخم محبت و اخوت و مهربانی و صفا و وفا و عدالت بایکدیگر در اراضی قلوب صافیه
بپاشید تا جان و دل را از شر دشمنان و معاندین محفوظ و از دنیا و دین از جمیع خیرات
محفوظ باشید و فقنا الله تعالی و ایاکم لمصالح امور المؤمنین بحق محمد (ص) و آله
الطاهرین صلی الله علیه و آله اجمعین - تمام شد.



خطبه عربى

بسم الله تعالى شانه العزيز

هذه خطبة جليلة و لايحة جميلة

مشملة على ثناء الله تعالى فى صفا ته

واسمائه ومدح محمد صلوات الله وسلامه عليه

خاتم انبيائه و اهل بيته المعصومين صلوات الله و

سلامه عليهم اجمعين و على بيان فوائد العدل و الاحسان

من منشآت العبد الذليل اقل السادات و الطلبة

هلى بن عباس المجتهد الكا زرونى

طاب ثراه قد انشأ

فى سنة اربع و عشرين و ثلثمئة بعد الالف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى جعل العقول مرآئى لمشاهدة الصفات والاسماء و مجالى لمعاينة آيات العظيمة والكبرياء الذى دبر بمقتضى علمه الربانى سلسلة النظام الكيماى وقدر بتقديره السبحانى مراتب العالم الروحانى والجسمانى • ابداع بعلمه الازلى حقايق العقول و ارواح و انشأ بفيضه لقيومى رقايق النفوس والاشباح واختار من جميع الممكنات فى العلم والعرفان كامل الانسان فجعله خليفة فى جميع العوالم حيث علمه الاسماء والهمم البيان اذ كان جامعاً للصفات الالهية والكونية ومجمعاً للشئونات الامرية الحقيه والخلقية فحصل التفاضل فى الرجال بتفاوتهم فى درجات العلوم والمعارف والتكامل بين الابدال بتفاضلهم فى ادراكات العقول واللطائف وكفى دليلاً على هذا لبيان مضافا الى البرهان و شواهد الوجدان المراكز فى الازمان آيات القرآن و بينات الفرقان : هل يعقوب الذين يعلمون والذين لا يعلمون و تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون فالانسان وان شارك ساير افراد الحيوان فى الخلق من الماء والطين ولكن الله تعالى انشاء خلقاً اخر فتبارك الله احسن الخالقين • فامتياز الانسان من ساير الاكوان بكمال العقل والبيان وكمال العقل والبيان باستكمال العام والايمن و ليس العلم الكامل بكثرة التعليم والتعلم بالجدال والمراء بل نور يقذفه الله فى قلب من يشاء والعقل الانسانى والعلم توامان ومن ندى امهات الحقايق النورية يرتضعان وبميزانها اعتدل شرايع الدين بالنقل و الفرض اذ بالعدل قامت السموات والارض فسبحان من عدل حكيم وشاهد عليم جعل العقل والعلم بداية كل الخيرات جميعها ونهاية جل الشئونات وضيعها ورفيعها جل وعز و علاو تبارك و تعظم و تعالى والصلوة والسلام على العقل الاول والعلم الثانى و غاية اوج الكمال فى المعراج الانسانى المتعلم فى مدرس فوحى الى عبده ما وحي والمتكرم فى



مجلس فكان قاب قوسين او ادنى الصاعد ببدنه الجسماني الى الروحانيات و بعقله الروحاني الى نهاية معارج الممكنات ومن ارض الكثرات السفلية الى ملكوت السماء **فسبحان الذي امرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى** واضع موازين القسط لارتفاع نقل محاسن الاخلاق ومصالح الاعمال ورافع قوانين العدل لانتصاب قوائم احكام الافعال و الاحوال المهندس لمقادير اشكال اوضاع السياسات العقلية و للتفرس لتدابير احوال انواع القياسات الشرعية الذي هو لاجناس جواهر حقايق الخيرات كالفضل التام ولاصناف ارباب الانواع صوته التمام باسط مهان العدل والانصاف بنشر شريعة الغراء وقابض مواد الظلم والاعتساف ببسط ملته البيضاء العبداء لمؤبد المنصور بنصر الله سيدنا ونبينا ابي القاسم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وعلى اهل بيته المكملين نفوس الناقصين باعمال القلوب والافعال التامة والمستكمين لعقول الصاعدين بالتكليف الخاصة والعامة المصححين لمرضى النفوس بادوية الرياضات الروحانية و المقوين لضعفاء العقول باغذية المجاهدات النفسانية الذين هم لا اعتبار مقادير فضائل الاعمال والاخلاق تامة الموازين وامتحان نواقص الافعال وتامها كاملة القوانين استقامت بنور عقلهم سموات الارواح وقامت بظهور عد لهم اراضي الاشباح الهادين للنفوس الانسانية بانوار هدايتهم والمرشدين للعقول الروحانية باسرار ولايتهم القائمين لنفوس السالكين الى غاية مراتب الكمال والسائقين لقلوب الناسكين الى نهايه معارج الاستكمال سادات الاولياء الكاملين وقادات الاصفياء الواصلين ائمتنا المعصومين وشفعائنا يوم الدين صلوات الله عليهم اجمعين واللجنة الدائمة على من عاندهم في شئوناتهم الالهيه وجاهدتهم في مقاماتهم الربوبيه وبعد فقد قال الله تعالى **ان الله يا امر بالعدل والاحسان وابتاه ذى القربى ويبنى عن المنكر وبنى يعظكم لعظكم** فذكرونا ولا ريب ان العدل الالهى منشأ لتشديد قواعد نظام العالم ومبدء لتأييد قوانين انتظام بنى آدم كما ان الظلم الشيطاني باعث على انهدام ابنية معمورة البلاد و مورث لانفصام عرى الدين والدنيا لا اختلال نظام المعاش والمعاد بل وما بعث الله تعالى



الانبياء والرسل بالشرايع والاديان الالبسط مهاده العدل والامان وقطع اصول الظلم
 والكفر والطغيان اذ **بالعدل** ارتبطت النفوس والارواح و اختلطت الاجساد والاشباح
 وحصل الازدواج بين الابهاء العلوية والامهات السفليه و كمال الامتزاج بين الكيفيات
 الانفعالية والفعليه فحصلت بتعد يلاتها الالهيه المواليد الثلاث من المعادن والنبات
 والحيوان وبتكميلاتها الربويه الكمال من افراد الانسان حيث استكملت بالتعديل
 في اصول الاخلاق النفسانيه وتكملت بتحصيل عاوم المعارف الربانيه **بالعدل** قامت
 قواعد الدين واستقامت قوائم الشرع المبين **بالعدل** ارتفعت اعلام الشرايع الالهيه و
 انتصبت احكام النواميس النبويه **بالعدل** ظهرت انوار آيات الله في النفوس والافاق و
 تواترت آثار صفات الله في المواد القابلة بالاستحقاق **بالعدل** انتظمت سلاسل نظام العبادات
 والمعاملات وتنظمت دلائل مسائل الحدود والسياسات **بالعدل** فضل العلماء على الجهال
 وفخر العقلاء على الارذال **بالعدل** ترفعت درجات اهل اليقين وتكرمت عند الله مقامات
 المتقين **بالعدل** ارتفع التنافى والتضاد عن المنافيات والاضداد واجتمع الصوافي و
 المواد بارتباطات جهات الاتحاد **بالعدل** صفت نفوس ارباب الوفاء واصطفت قلوب اخوان
 الصفا **بالعدل** تفاضلت درجات الجنان وتسافلت دركات النيران **بالعدل** اشتاقت النفوس
 الى حقايق العلوم والمعارف وفاق العقول على الاوهام بادراك دقايق اللطائف **بالعدل**
 انفتحت ابواب الخيرات والبركات وافتتحت اصواب الفيوضات بالحركات **بالعدل** احقاق
 الحق وابطال الباطل واعزاز العاقل واذلال الجاهل **بالعدل** شرف الاسلام والمسلمين
 على الكفر والكافرين وفخر الايمان والمؤمنين على الانكار والمنكرين **بالعدل** اندرست
 رسوم الكفر والطغيان وانظمت اثار الفسق والعصيان **بالعدل** تمت الحجج والبراهين
 وانهمت قياسات الشياطين **بالعدل** انقادت الملوك لسلطان الاسلام واطاعت السلاطين
 للعلماء الاعلام **بالعدل** شاعت احكام الشريعة الغراء وذاعت اعلام الملة البيضاء **بالعدل**
 اجتمعت فروع الشجرة الطيبة التوحيدية الاسلامية المحمدية التي اصلها ثابت وفرعها
 في السماء وانعمت اصول الشجرة الشريفة الحادية الابليسية التي اجثت من فوق الارض مالها

وسلطان الموحدين **علي بن ابي طالب** ارواحنا وارواح العالمين لذاته وصفاته وافعاله واقواله الفداء حيث انه روحى له الفداء كان في ايام خلافته واعوام سلطنته واهلته لئلا يامل كالزوج الشفيق وللإيتام كالأب الرحيم بل كان روحى له الفداء عطفاً على الأعداء لاسيما الأحياء ورؤفاً على البعداء فضلاً عن الأولياء وعلى الكل الاقتداء به سيما الخواص من العلماء الاعلام والسلاطين الكرام في الأفعال والأقوال بل في الأوصاف والأحوال لانه ميزان الأعمال ومقلب الأحوال وسيف ذى الجلال فاغتنموا عباد الله الفرصة في تنظيم أمور معاشكم لإصلاح سبيل معادكم بالجد والاجتهاد في سبيل العدل والاحسان والاقتصاد والتجذب عن طريق الظلم والجور والفساد واجعلوا نفوسكم نفساً واحدة في تحصيل الخير ورفع الشر واياذ بكم بدأ فاردة في جلب النفع ودفع الضرر فان يد الله مع الجماعة وانما المؤمنون اخوة والخيرات كلها في الاجتماع والاتفاق والشورى جلها في الافتراق والنفاق اما المؤمنون فلهم قلوب صافية وافية صحيحة مستقيمة مجتمعة لا ترى فيها عوجاً ولا امناً واما المنافقون فلهم نفوس كدرة قاسية مرضية معوجة متفرقة تحسبهم جميعاً وقلوبهم شتى فالبدار البدار في اجتماع آرائكم على تحصيل العدل والمساواة وتكميل الفضل والمواساة ودفع الظلم والفساد والنفاق والاستبداد والعجل العجل في اختيار علمائكم الصالحين وعقلائكم المتدينين الذين هم اهل البصيرة في صلاحكم وفسادكم وارباب الخبر في معاشكم ومعادكم فاجعلوهم مختارين وانفسكم تابعين مطيعين كسى يفتح من اجتماعكم على الحق ابواب الخيرات والبركات والعزات وينقمع اصول الشروز والآفات والمذلات في الدين والدنيا وفقنا الله تعالى واياكم في الاجتماع المصالح ودفع المفاسد في الدنيا والدين بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين وقد خطر بالبال في عام تاريخ هذا المجلس الشورى الملى هذا الكلام

المقتبس من الخطاب الالهى واهلهم شورى بينهم **بامر الله بالعدل**

نقته الجاني محمد بن عبد الكريم الحسينى الجهرمى

في الرابع عشر من شهر ذيقعدة الحرام سنة ١٣٢٤

نہو نہ خط

بروٹا لیسٹر
با عیال اور لیسٹر

یوسف جمال شہرہ شد در افان
اسی یوسف ما شہرہ کھن اخلاق

ادو کبر جمال شہرہ غریز نھر

اسی ایم کمال شہرہ قرافان

تا عرش بر منبر اس
لقدم شہ

حکیم دانشمند

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله عليه اینر باصی را در وصف مرحوم حجة الاسلام

آقای حاج شیخ یوسف حدائق

کہ در میانشان طریقہ الفت و محبت کامل برقرار بوده

سروده و با خط خود نوشته برای ایشان فرستاده

کہ در اینجا عیناً کرا و رو طبع گردید

آرامگاه حافظ در شیراز



مدفن

آقا سید علی مجتهد کازرونی

علیه الرحمه

در ایوان شمالی حافظیه قرار دارد



مترکه

بعلاقمندان عرفان و حقیقت



کتاب مجموعه مبارکه انهار جاریه از آثار گرانبهای
قطب العرفاء الکاملین و زبدة الاولیاء الواصلین
جناب آقای میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی (وحید الاولیاء)

قدس سره

میباشد و بنظ شیوای خود آن بزرگوار انتشارش یافته
با کاغذ اعلا و جلد طلا کوب تهیه گردیده

مقداری از آن باقیست طالبین
مر اجعه فرمایند

کتابخانه احمدی - شیراز

چاپخانه مهرگان - شیراز